





به کوشش مؤسسه آفرینش های هنری آستان قدس رضوی

نظارت و اشراف: محمد جواد استادی

مدیر اجرایی و ویراستار: لیلا بحر

طراحی و گرافیک: هادی مهری

عکس روی جلد: سارا یوسفی

نویسندگان: الهه بابایی، لیلا پارسا فر، سیما ذوالفقاری

سعید شیرزاد، شادی غفوریان، محسن قائمی نیک، ام البنین ماهر

تصویرگران: فرزانه رئیس الساداتی، مصطفی شفیع کدکنی

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

با سپاس از: دکتر عبد الحمید طالبی، محمد حداد، امیر مهدی حکیمی

نسرین جلیلیان جمع، نگار تشکری، مهدی شریفی

علی ضمیری و محمد فنودی



أركانها جان



امام خمینی (ره)

ما باید حافظ این سنت‌های اسلامی، حافظ این دسته‌جات مبارک اسلامی که در عاشورا، در محرم و صفر، در مواقع مقتضی به راه می‌افتند، [باشیم؛] تأکید کنیم که بیشتر دنبالش باشند. محرم و صفر است که اسلام را نگه داشته است. فداکاری سیدالشهدا - سلام الله علیه - است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است.

(صحیفه امام؛ ج ۱۵، ص ۳۳۳)



مقام معظم رهبری

او امام ماست، زندگی او برای ما درس است، از زندگی او باید درس بگیریم؛
زندگی او برای ما یک پیامی دارد، آن پیام چیست؟ من آن پیام را در یک
کلمه خلاصه می‌کنم. بدانید پیام زندگی پروماجرای علی بن موسی الرضا (ع)
به ما عبارت است از مبارزه دائمی خستگی ناپذیر.

(بیانات در جمع مردم مشهد در آستان مقدس رضوی، ۳ آبان ۱۳۶۳)



تولیت معزز آستان قدس رضوی

امروز مسئولیت همه ما این است که با الگوبرداری از حضرت رضا(ع) در مسیر شناخت حقیقت قدم برداریم و در تبیین صادقانه آن بکوشیم و کوتاه نیاییم، از تهدید و ملامت نترسیم و مصداق تواضعی به صبر باشیم.

(۵ مهر ۱۴۰۱)





نور نامیرا ۱۰
آرام جان‌ها ۱۴



امام ۱۹
زیست‌نامه امام علی بن موسی الرضا (ع) ۲۰
القاب ۲۲
روایت سفر ۳۱
داستان مصوره ۴۰



امام و زیارت ۴۳
زیارت درآینه تاریخ ۴۷
چرایی زیارت ۴۸
آداب زیارت ۴۹
زیارت از راه دوره ۵۰
زیارت نیابتی ۵۳
چشم امید ۵۴
داستان مصوره ۵۶





امام وزندگی ۵۹

هم سایه خورشید ۶۰

همدم ۶۳

درستایش مهربانی ۶۴

اسم و رسم ۶۶

درمسیر حق ۶۸

تقاطع ۷۱

داستان مصور ۷۲



امام و قرآن ۷۵

قرآن از نگاه امام ۷۸

پاسخ‌های امام به پرسش‌های قرآنی ۸۱

اهل بیت و امامان (ع) در قرآن ۸۴

داستان مصور ۸۶



امام و انسان ۸۹

شادمانی ابدی ۹۰

امام و کرامت انسانی ۹۲



امام و مهربانی ۱۰۰

مهربانی در کلام امام ۱۰۲

کفش ۱۰۵

مهربانی‌های امام ۱۰۶

داستان مصور ۱۰۸



امام و دانش ۱۱۰

عالم آل محمد ۱۱۲

جنبه‌های علمی حضرت رضا (ع) ۱۱۴

آثار علمی امام رضا (ع) ۱۱۶

مناظرات حضرت رضا (ع) ۱۱۸

آداب علم آموزی ۱۲۲

داستان مصور ۱۲۴

نور نامیرا

گفته بودند قرآن شعراست. دست به دامن سحرهم شده بودند. باورداشتند زائیده وهم و خیال است نه معجزه خدا. همان بود که به محض نزول و از وقتی دست و پایشان به ریسمان قانون قرآن بسته شد و بساط گناهشان جمع شد لجوجانه از پله های مخالفت بالا رفتند و پرچم دشمنی با قرآن را بر بلندای برج و باروی جهلشان علم کردند. علم و عقلشان به بلندای مضمون و مفهوم قرآن نمی رسید که زبانشان به کنایه و تمسخر باز شد و شایعه کردند آیه ناب و نایاب قرآن، کلام مقدس خدا نیست و ساخته و پرداخته یک انسان است. انسانی از جنس خودشان؛ خودشان که با یگانگی بیگانه بودند و خدای شب و روزشان یکی نبود و گذشتگان شان گاهی خورشید را پرستیده بودند و گاهی شب را با ستایش ماه سحر کرده بودند و زمانی هم در تقدیس الهه آب غوطه ور شده بودند. کسب و کار خودشان هم نیایش تاجرانه بت های بزرگ و کوچکی بود که با دست های خودشان از سنگ تراشیده بودند. سنگ هایی که با یک ضربه تبر دونیم می شد. نه هر تبری؛ تبری از جنس تبر حضرت ابراهیم (ع). ایمان ابراهیم بت شکن، قصه شبانه مادرانه ای بود که خواب را از چشم بچه هایشان می پراند ولی دریغ از بیداری خودشان. چشم ها که هیچ، شرک گوش هایشان را هم به یغما برده بود و قلب های کینه آلوده شان را هیچ کلیدی باز نمی کرد. افسار زبان شان را هم شیطان می چرخاند و هر روز به تهمتی چنگ می زدند. یک روز می گفتند رسول الله کذاب است. روزی دیگر اتهامش جنون بود و بهانه می آوردند مگر مجنون و کذاب می تواند ناطق کلام خدا باشد. یک روز هم ادعا کردند قرآن، افسانه است و پیش پا افتاده. آن قدر پیش پا افتاده که می توانند مانندش را بیاورند. نتوانستند. معلوم بود نمی توانند. فقط در آتش فتنه می دمیدند

تا چشم‌های بیشتری در جنگاورد دود و دروغ بسته بماند؛ تا صدای خدا، به گوش مردم نرسد.

صدای خدا و حقانیت قرآن هنوز به گوش خیلی‌ها نرسیده و هنوز و هر روز به شیوه‌ای به مبارزه می‌طلبندش. گاهی سر نیزه می‌نشانندش و گاهی روی طاقچه. گاهی هم دشمنی‌شان را با آتش به رخ می‌کشند و نمی‌فهمند آنچه می‌سوزد کاغذ است نه کلام خدا؛ نمی‌فهمند که خدای این قرآن خدای همان ابراهیمی است که آتش را برایش گلستان کرد؛ نمی‌فهمند که قرآن نور است؛ همان نوری که جهان برای سپری کردن روزهای تاریک و سهمگین منتهی به فرج به آن محتاج است. محتاج به کلامی که نامیرا است. هادی است و همان معجزه درخشانی است که امام رضا علیه السلام در توصیف عظمتش فرموده‌اند:

«هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَ عُرْوَةُ الْوَثْقَى، وَ طَرِيقَتُهُ الْمُثَلَّى، الْمُؤَدَّى إِلَى الْجَنَّةِ، وَ الْمُنْجَى مِنَ النَّارِ، لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمَنَةِ، وَلَا يَغْتُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ، وَ الْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰).

«قرآن ریسمان محکم خدا و دستگیره استوارتر او و راه برتر اوست که به بهشت می‌کشاند و از آتش می‌رهاند و با گذر زمان‌ها کهنه نمی‌شود و زبان‌های گوناگون، آن را به انحطاط و تباهی نمی‌کشاند؛ چرا که قرآن برای زمان خاصی قرار داده نشد؛ بلکه به عنوان راهنمای به سوی برهان و حجت بر هر انسانی در نظر گرفته شده است. نه از پیش رو و نه از پشت سرش باطل به آن راه نیابد، فرود آمده از سوی حکیمی ستوده است.»





فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فُضِّلَ عَلَى أَحَدٍ أَوْلَىٰ

عکاس: عطا زنجیرزادگان



آرام جان‌ها

با سلام و بی مقدمه می‌گوییم، هر چند آرزوهای محالی است ولی می‌گوییم. می‌گوییم که دل‌مان می‌خواهد دوزتان خلوت باشد. نه همیشه، حتی شده یک روز، چند ساعت، اصلاً یک ساعت؛ آن قدر خلوت که بتوانیم خودمان را به آغوش ضریح‌تان برسانیم و صمیمانه یک دل‌سیر برایتان حرف بزنیم. حرف‌های خیلی خودمانی. آقا! می‌دانیم خدا را داریم و خدا در قلب‌های شکسته ما خانه دارد و قصه غصه‌هایمان را بهتر از خودمان می‌داند. نه شک داریم نه شرک؛ مگر نه این‌که همه ورودی‌های حرم شما به سمت خدا باز می‌شود و در صحن و سرای حرم‌تان به هر طرف سر بچرخانیم اول گنبد مسجد گوهرشاد دل‌ربایی می‌کند و بعد گنبد طلای شما.

آقا! ما همه این‌ها را می‌دانیم و قبله را گم نکرده‌ایم ولی باز هم دل‌مان می‌خواهد گاهی به جای سجاده روی فرش‌های شما با خدا و شما حرف بزنیم. بیشتر با شما؛ با شما که رفیقید. رفیق برای همین روزهاست دیگر. روزهایی که در هجوم غم‌ها سپر انداخته‌ایم و در محاصره اندوهیم و بغض راه نفس‌هایمان را بسته است. روزهایی که یگانه سلاح‌مان گریه است و تنها صلاح‌مان پناه آوردن به شما. روزهایی که شیرینی شکلات خادم‌هایتان حریف شوری اشک‌ها و تلخی مشکلات مان نمی‌شود. روزهایی که هر چه بیشتر دست و پا می‌زنیم عمیق‌تر توی باتلاق رنج فرو می‌رویم و مجبوریم یک گوشه آرام بگیریم تا دستی برای نجات دراز شود و کدام گوشه امن‌تر از صحن و رواق حرم شما، خانه شما، خانه شما که همیشه شلوغ است. اصلاً چه بهتر و حتی خدا را شکر که دور شما شلوغ است. ما هم مثل شما از غربت و تنهایی؛ از کوفه و مدینه و کربلا خاطره‌های

غم‌انگیزی داریم. بگذریم. بگذریم. واشک‌هایمان را پاک کنیم و حرف خودمان را بزنیم. حرف مشهد را. مشهد امروز را که همیشه شلوغ است و چه خوب که شلوغ است. ما که بخیل نیستیم. چه می‌شود چند دقیقه هم معطل آن زائر پاکستانی بشویم که تجلی رنج شیعه است. حالا که این قدر به گره‌گشایی شما ایمان دارد چه باک اگر بی‌خیال تذکر دمام خادم‌ها پارچه سبز متبرکش را دور شبکه‌های ضریحت دخیل ببندد. منتظر می‌شویم زائر افغانستانی هم، درد تمام زخم‌های جنگ‌های کشور هزارجراحتش را در صحن انقلاب نجیبانه گریه کند. حالا نوبت هروله چادرهای بلند زنان عرب است که غبارهای صحن آزادی را جارو کنند. صبر می‌کنیم گردشگران خارجی هم با لبخند یک گوشه از صحن پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عکس یادگاری بگیرند. اصلاً ما هم دعا می‌کنیم شهادت‌نامه همه مدافعان حرم و حریم را که هر روز به شما رو می‌زنند امضا کنید و بعد ما حرف‌مان را بزنیم. آقا ما هنوز صبرمان لبریز نشده، می‌شود اول به داد زنی که دارد تنهایی‌اش را در گوش کاشی‌های رواق حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها ناله می‌کند برسید. حالا دست نوازش‌تان را بکشید روی سر بچه‌ها. همان‌هایی که دارند توی باغ‌های فرش‌های صحن جمهوری اسلامی مهرها را کنار هم می‌چینند تا برای پدر و مادرشان خانه بسازند؛ خانه‌ای هر چند کوچک و موقتی ولی بی‌مشقت اجاره‌نشینی. به حرف‌های دانشجویی که دارد موضوع پایان‌نامه‌اش را با شما در میان می‌گذارد هم گوش کنید؛ آخر کدام استاد، راهنما تر از شما؟ چند ثانیه منتظر می‌شویم تا جواب آخرین نگاه میت توی تابوت آرام گرفته در صحن کوثر را هم بدهید. ما هنوز هم وقت داریم هم طاقت و اصلاً چه واهمه از انتظار وقتی می‌بینیم توی حرم شما حتی گنجشک‌ها از سخاوت مهمان‌سرای صحن غدیر حرم شما سهم دارند. بالاخره



نوبت به ما هم می‌رسد. همه ما که دل‌هایمان بارانداز اندوه است...

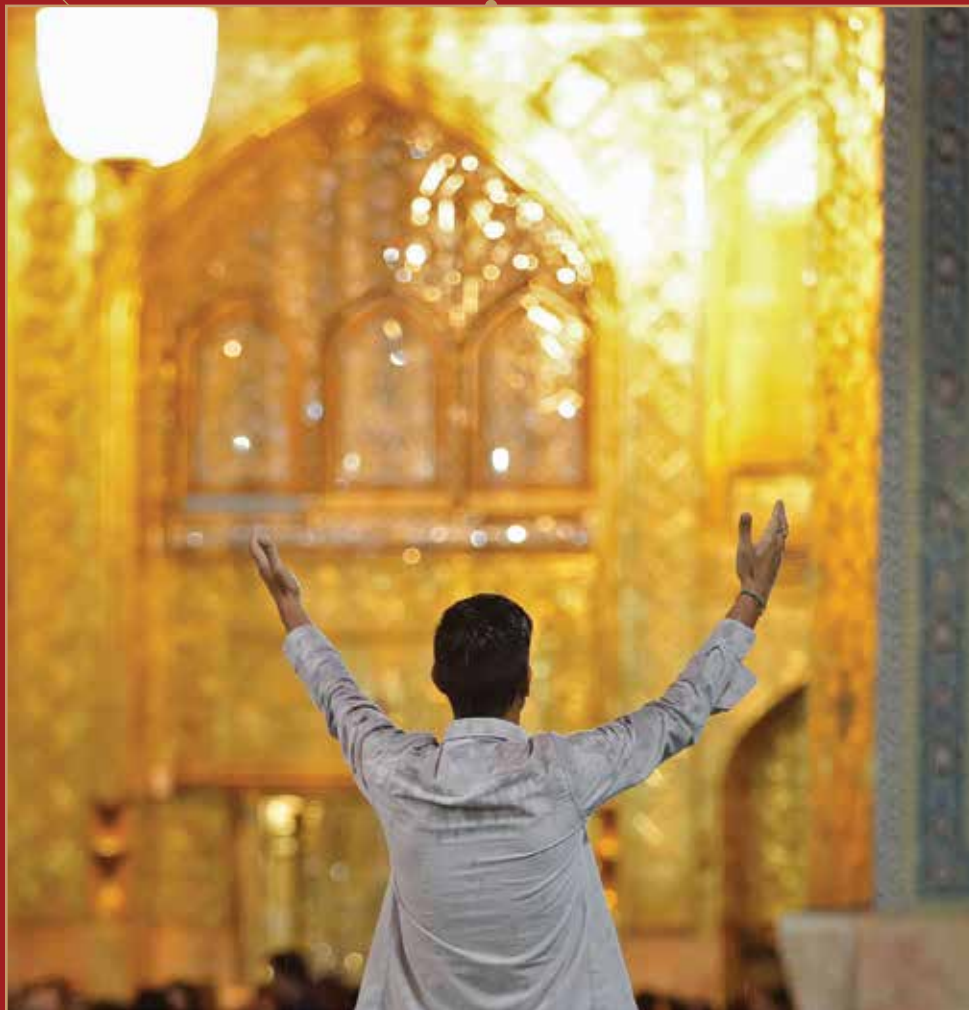
همه ما که تا غم می‌آید خم‌مان کند خودمان را می‌رسانیم به شما. به شما که تخصص‌تان شفا و جلای دل‌های ما است. هر چند دل‌مان نمی‌آید غمگین‌تان کنیم ولی چه کنیم که مثل خادم‌های آداب‌دان‌تان بلد نیستیم غم‌هایمان را پشت درهای حرم‌تان به امانت بگذاریم و با لبخند وارد بشویم. اصلاً ما می‌آییم که بگوییم. که غم‌هایمان را تحویل شما بدهیم. باگریه می‌آییم، باگریه می‌گوییم و باگریه برمی‌گردیم. ولی قول می‌دهیم یک روز، روزی که خیلی هم دور نیست یک روز که روزگارمان عید است و چشم‌هایمان مثل صحن‌های شما چراغانی است و حرف‌هایمان عطرزعفران دارد بیاییم سراغ‌تان و خبرهای خوبی سوغات بیاوریم. بیاییم و مثل کبوترهای‌تان روی پاهایمان بند نباشیم و صحن به صحن و آسمان به آسمان دنبال شما بگردیم؛ دور شما بگردیم و خبر عاشق شدن مان را با شما در میان بگذاریم. آقا ما خبر قبولی در همه امتحانات سخت‌مان را حتماً اول به شما می‌دهیم. مگر می‌شود خبر بچه‌دار شدن مان را اول به گوش شما نرسانیم. مگر یادمان می‌رود عهد کرده‌ایم اولین حقوق‌مان را به دفتر نذورات حرم شما بدهیم و مگر قول و قرارهای بین رفقا فراموشی‌بردار است. قول و قرارهایی که فقط خودمان می‌دانیم و خودتان، والبتّه خدا...

و خدا می‌داند که اصلاً شفا و قبولی و صاحب‌خانه شدن و عاشقی و شغل بهانه است و اگر هیچ‌کدام‌شان نباشند ورنج، مشغولیت دائمی ما باشد؛ چه غم! که کم نیست داشتن شما. خود شما. شما که آغوش بی‌منت‌هایی دارید. شما که موج به موج ما اقیانوس‌های همیشه متلاطم را خوب می‌شناسید و می‌دانید دنیا یک ساحل امن و آرام را شما را خود شما را به ما بدهکار است. شما را که آرام جان‌هایید. جان‌های ما. جان‌های همه ما، جان‌های شیفته ولی قانع، قانع به داشتن شما، خود شما!



دل گرفت آرام چون آرام جان در بر گرفت

عکاس: احمد حسینی



امام صادق (ع):

إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلَّجَلُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطمأنَّ وَقَرَّ؛
به راستی که دل در درون سینه بی قرار است و به دنبال حق می گردد
و چون به آن رسید، آرام و قرار می گیرد.

کافی (ط-الاسلامیه) ج ۲، ص ۲۲۱، ح ۵



اصنام



زیست‌نامه امام علی بن موسی الرضا (ع)

دیارتان این جاست؛ مدینه. دیارِ جدتان، پدرتان و پدران‌تان، دیارِ مادرتان، زهرا(س)، بانوی همه عالمیان. یازدهمین روز از ماه ذی‌القعدة را در سالِ صد و چهل و هشت هجری قمری برمی‌گزینید تا پا روی چشم جهانیان بگذارید و به این دنیا بیایید. مادرتان، نجمه خاتون، و پدرتان، هفتمین نورِ معصوم، امام موسی کاظم (ع) چشم به راه آمدن‌تان هستند. پدرتان پیشاپیش از شما گفته‌اند از وصی و جانشین بودن‌تان، از به وقت آمدن‌تان. عاقبت می‌آیید و نور از هفت فلک باریدن می‌گیرد، وه! این آمدنِ مبارکِ همگان می‌شود.

رد تبسم‌تان، چون تبسم، حسنین بر در و دیوارهای شهر نقش می‌بندد. کودکی و نوجوانی را در همان مدینه می‌گذرانید. مدینه‌ای که هنوز کوچه پس‌کوچه‌هایش عطرِ پرچادرِ مادرتان، فاطمه (س) را با خود دارد. دیری نمی‌پاید؛

سال یک صد و هشتاد و سه هجری قمری است.

دیوبادِ هارون وزیدن می‌گیرد.

پدرتان را به جبراسارت به بغداد می‌برند و با کینه به شهادت می‌رسانند. راست قامت‌تر می‌ایستید با ردای امامت، حلقه شاگردان پدر و مکتبِ جدتان، جعفر بن محمد صادق (ع) را مستحکم‌تر می‌کنید. درس، علم، علم‌آموزی و شاگردپروری را جانی دوباره می‌بخشید. تا این که هوا، هوای ولایت عهدی می‌شود باز هم به جبر و جور، به کینه و آزار بها جانِ شماست و بهانه خوش‌خوشان مأمون. پیک و راه‌بلد برای همراهی‌تان از گرد راه می‌رسند؛ رجاء بن ضحاک، ضحاک دیگر با مارهایی بر دوش.

وداع در راه است. کاروان تان راهی می‌شود؛ منزل به منزل از مدینه به بصره و از آن جا تا مرو. جشنی و شوری برای ولایت عهدی اجباری! اما شما امامید، هشتمین نورکه کلام حق تان با دانش، مناظره و اثبات گره ابدی خورده است. چند صباحی می‌گذرد؛ خشکی روی خشکی می‌آید و بی‌آبی! قحطی و رنج دَمادم، مردم را مچاله می‌کند. از سرایتان بیرون می‌آید با شاگردان، یاران و همراهان تان. تکبیرگویان گام می‌زنید و عاقبت قامت می‌بندید و به نماز می‌ایستید؛ نماز باران. واسطه نور و نعمت هستید و رحم خدا سایه می‌اندازد روی زمین این دیار و بوی نم باران می‌پیچد. قطرات باریدن می‌گیرند و مأمون چزانده می‌شود، قامت تا می‌کند و زیر آن مهر و صفا می‌شکند. باز هم سیاهی و ظلمت، نفس مسموم مأمون باری دیگر می‌دمد و شما طعم شهادت را می‌چشید. سال دویست و سه هجری قمری و آخرین روز از ماه صفر است که سایه بی‌پدری بر سر تمامی جهانیان تا ابد جاخوش می‌کند و شما در خانه حمید بن قحطبه طائی در دهکده سناباد آرام می‌گیرید...

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، محمد بن محمد، نشر کنگره شیخ مفید، قم، چ اول،



القباب

شیعه به چهار امام با کنیه «ابوالحسن» و
نام «علی» مفتخر است؛ امام امیرالمؤمنین (ع)،
امام سجاد (ع)، امام رضا (ع) و امام هادی (ع).
نام نیکوی علی را به معنای برتر، بلند قدر، توانا
و بزرگوار می دانند.

رضا

دشمنان حضرت رضا(ع) شایعه
دروغ ساختند که لقب رضا را مأمون عباسی به
او داده است، زیرا به ولایت عهدی مأمون رضایت داد.
اما امام رضا(ع) به اجبار ولایت عهدی را پذیرفته بود و در دل
از پذیرش آن کراهت داشت. (عیون اخبار الرضا، صدوق، ۱۳۹۲) و این
خداوند بود که لقب رضا را برای ایشان برگزید، چون در آسمان‌ها،
خدا و در زمین، پیامبر و اوصیای پیامبر از او خوشنود هستند، همه
ائمه چنین بودند... و تنها امام هشتم بود که مخالفان نیز از
او رضایت داشتند.

(عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۳)

مرتضی و رضی

در صلوات خاصه حضرت رضا(ع)، با لقب «مرتضی»
بر ایشان درود می‌فرستیم، زیرا خداوند همانند جدشان
امیرالمؤمنین(ع)، از آنچه در زندگی برایشان پیش آمد راضی بودند.
رضی نیز هم‌معنای رضا و مرتضی برای حضرت گفته شده است
(علامه مجلسی، جلاء العیون، ص ۹۲۵)

تقی و نقی و زکی

به دلیل جایگاه سترگ حضرت
رضا(ع)، سه امام بعد از ایشان را با لقب امام
رضا(ع) یاد کرده و به آنها «ابن الرضا» می‌گویند. برخی از
القاب این سه امام را برای امام هشتم نیز به کار برده‌اند. لقب امام
نهم «تقی»، لقب امام دهم «نقی» و لقب امام یازدهم «زکی» بود. در
صلوات خاصه حضرت را با صفت «تقی» می‌خوانیم زیرا پرهیزکار
بود، و با صفت نقی یاد می‌کنیم زیرا روح و اخلاق پاکیزه داشت و
بالقب «زکی» می‌خوانیم زیرا در نظر همگان پاک و با شرافت
بود.

(قرشی، حیات الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۴)

عالم آل محمد

برخی صفات در دوران زندگی حضرت رضا (ع) جلوه ویژه‌ای یافت؛ آن حضرت «به عالم آل محمد» مشهور بود زیرا نور علوم آل محمد را بر تمام جامعه مسلمانان و نامسلمانان تاباند. ایشان با هر کس به زبان خود و با هر فرد به قدر علم و عقلش سخن می‌گفت.

(اعلام الوری، طبهرسی، ص ۳۲۸)

رئاب التدبیر

برای حکومت و کارهای مسلمانان، تدبیرنیکوپیش گرفت
و به لقب «رئاب التدبیر» خوانده شد. در تعامل با حکومت،
عالمان مذاهب مختلف و عموم مردم، پیوند و ارتباطی برقرار نمود
که به رفاه مردم و هدایت اندیشمندان و کرنش حکومت انجامید.

(ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۶۶)

مَكِيدَةُ الْمُلْحَدِينَ

جغرافیای جهان اسلام در زمان هارون و مأمون عباسی که هم‌زمان با امامت امام رضا(ع) شد بسیار گسترش یافت و همراه با آن تنوع زیادی از ادیان و مذاهب انحرافی به جهان اسلام راه یافت. حضرت با ترفند و دلیل، به کارزار عقاید باطل تاخت و آنها را باطل نمود و به «مَكِيدَةُ الْمُلْحَدِينَ» ملقب شد.

(ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۶۶)

صادق و صدّیق

با صفت «صادق» و «صدّیق» از ایشان یاد می‌کردند چون
در سختی و گشایش، با دوست و دشمن، در سخن با حکومت
وامت دروغ نگفت. بسیار می‌شد که در پایان گفت‌وگو با حضرت
می‌گفتند راست گفتی ای فرزند رسول خدا!

(بحرانی، مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۱۷۵؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۶۷)



عكاس: سيد مرتضى فاطميان

روایت سفر

هجرت

اکنون نوبتِ شماس است.

سفر را آغاز می‌کنید، از این دیار به آن دیار. روزها و ماه‌ها. زیر نورِ ماه تاب و گرمی آفتاب. می‌آید و می‌آید، این بار از مدینه تا خراسان و مرو و اکنون در نیشابور. جارچیان نیشابور پیش از آمدن تان بر طبل‌ها کوبیده‌اند و به کرناها دمیده‌اند. خبر آمدن و خوش آمدن تان پیچیده و نیشابوریان به هم دلی و هم‌کیشی قدم تیز کرده‌اند. نور کج‌آه‌تان از دور پیداست و غوغایی در دلِ دلدادگان برپا. شور و هلهله شادی و سرمستی گوشِ فلک را کر کرده و صفای وجودتان زمین را سبز و خرم. اهالی نیشابور همه آمده‌اند؛ پیاده و سواره؛ پیرو جوان، بُرنا و ناتوان، زن و مرد و طفلِ صغیر. این جایند به میزبانی و تماشا، به خوش‌رویی و خوش‌آمدگویی، به نورِ امامت و ولایت. یکی با گوسفند قربانی پا پیش نهاده و دیگری اسپند دود کرده. مهاجر شده‌اید و مهاجرت کرده‌اید. راه و رسمی که تازه نیست در اهل و خاندان تان. جدّتان رسول‌الله (ص) نیز روزی از روزها هجرت را برگزید و نه ماندن را. قافله‌تان حرکت می‌کند و کوچ‌ها را یکی پس از دیگری طی می‌کنید و عاقبت به دروازه نیشابور می‌رسید. نوای دوستداران و یاران را می‌شنوید. کاتبان، ناقلان، علما و محدّثان را می‌بیند که راه بر شما می‌بندند، به خواسته‌ای و تمنای.

رحمت

شما بر هودج (کجاوه) سوارید و مسیر با سدی از مردم بسته شده است. ناچه تان از حرکت می ایستد. غلغله ای برپاست، آن سرش ناپیدا. می شنوید: «پسر رسول خدا، قدم تان بر روی دودیده! صفا و نور را یک جا به ما هدیه داده اید. چه خوشبخت و مسروریم ما که شما را ملاقات کرده ایم. اکنون از شما دو خواسته داریم.»

به مهرگوش فرامی دهید. علما و دانشمندان و مورخان به نیابت از اهالی نیشابور می گویند. خواسته اول شان دیدن رُخ نورانی شماست از پشت پرده های هودج؛ و دومی شنیدن حدیثی از دهان مبارک تان برای عاقبت بخیری و داشتن فانوسی در دنیا و آخرت. تبسمی می کنید. همگان در انتظار شمایند. شما امامید به رأفت و رئوف بودن. در مرام تان نیست روی تُرش کنید و دستِ اجابت را دریغ کنید. پرده هودج را کنار می زنید. چهره زیبایتان تمام و کمال به چشم هریبنده ای می آید. نوای سلام و صلوات دشت را پُر می کند و فضا را جنت وار، قد و قامت تان به چشم و دل نیشابوریان می نشیند و سرها یک به یک بر روی خاک فرود می آیند. زن و مرد، پیر زال و فرتوت و جوان همه به شکرانه وجود شما سربه سجود برده اند تا شکرِ نعمت کنند از دیدن و آمدن تان. صدای ضحّه ها و گریه ها پشت بندش گوشِ فلک را گرمی کند. هر نیشابوری با خود واگویی دارد. یکی می گوید: «جانم به قربان تان.» زنی دست به دعا برمی دارد و زمزمه می کند: «خداوند! شکر است که آن قدر عمر از تو گرفتیم تا نوۀ رسول خدا را ببینم.» مردی گریان زار می زند: «مرا هم به چشم یکی از خوش خواهان تان ببینید امامم.» به علم امامت همه را از زیر نگاه می گذرانید و نجواهایشان را می شنوید. شما نیز تبسمی می کنید و با نگاهی به آسمان دست به دعا برمی دارید.

سلسله الذهب

اکنون لحظهٔ اجابت خواستهٔ دوم فرارسیده. جان‌های مشتاق لحظه به لحظه بیشتر گردآگرد شما جمع می‌شوند. شیرین می‌گویید و می‌خوانید. می‌خوانید و می‌گویید؛ نه به امر و خشم و تَنَشُّر، که به مِهرو مهربانی. اهالی نیشابور از سرتابه قدم هوش و گوش شده‌اند.

حدیثی نقل می‌کنید از پدرِ بزرگ و گرامی تان، موسی بن جعفر (ع) که ایشان از پدرشان، جعفر بن محمد (ع) روایت کرده بودند. جعفر بن محمد (ع) آن را از محمد بن علی (ع) و ایشان از حسین بن علی (ع) شنیده بودند. حسین بن علی (ع) حدیث را از پدرشان علی بن ابی طالب (ع) نقل کرده بودند و ایشان نیز از رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل و او از خداوند عالمیان.

نام حدیث را سلسله‌الذهب می‌نامید.



ولایت

دل‌ها درسینه چون پرنده‌ای در قفس جامانده، تپیدن گرفته. هزاران چشم، دیده به سوی شما دارند و هزاران گوش محو شنیدن صدای شما هستند.

می‌گویید: «باری تعالی سلام خود را به بندگان بی‌شمار و باصفایش رساندند و از جدم رسول خدا (ص) خواستند تا راه نجات را برای تک‌تک‌شان روشن کنند. همانا من خداوندی هستم؛ تک و واحد که غیر او نه خدایی است و نه معبودی. با من باشید، عبادتم را بجای بیاورید و از من دوری نجوید. لا اله الا الله دژ من است، ایمان‌آوردگان مخلص، دژم را فتح می‌کنند و روی عذاب و آتش را نخواهند دید. البته با شرطها و شروطها.»

سپس مکشی کردید و پرده‌های هودج افتادند و از نظرها پنهان شدید. ناچه تان آرام‌آرام به حرکت می‌افتد. زمزمه‌ها بلند می‌شود. هر کس چیزی می‌گوید. یکی می‌گوید: «فرزند رسول خدا! سخنان را ابتر نگذارید. بگذارید تمام و کمال دژ خداوند را فتح کنیم.»

از دیگری می‌شنوید: «ما را از سخنان گوه‌ربارتان محروم نکنید.» ناچه از حرکت می‌ایستد. پرده را کنار می‌زنید و نگاهی به چشم‌های مشتاق می‌کنید.

به خود اشاره می‌کنید و می‌گویید:

«یکی از شرطها من هستم؛ علی بن موسی الرضا و ولایتی که ادامه دارد. اکنون سینه به سینه، قوم به قوم این سخن را کتابت کنید، بگویید و نقل کنید که هر که از ما و راه و رسم مان کتابت کند، رستگار شود.»

عنایت

خبر آمدن تان به نیشابور، محله به محله، کوچه به کوچه و خانه به خانه پیچیده. هر کدام از اهالی در خلوت خود دست به دعا برداشته تا فرزندِ رسول خدا اگر شده حتی برای یک شب در نیشابور اتراق کنند و مهمانِ خانه‌ای باشند. اما کدام خانه؟

دل‌ها بی‌قرار است، برای بودن شما و بی‌تاب است برای دیدن تان به میزبانی. باری دیگر حلقه وار شما را چون شمعی در بر می‌گیرند. از یکی می‌شنوید:

- امام هشتم ما! قدم روی تخم دیدگان ما بگذارید و به سرای ما بیایید. لبخندی می‌زنید.

از دیگری می‌شنوید:

- به خدا اگر بگذاریم بی‌مهمان شدن در خانه یکی از ما شهرمان را ترک کنید. در مرام ما نیست مهمان‌نوازِ مسافری نباشیم.

با محبت به گپ و گفت می‌نشینید. دل‌آزردگی، انتخاب را برایتان سخت و صعب‌کره. بالاخره چاره کار را به گردنِ ناقه‌تان می‌گذارید.

می‌گویید هر کجا ناقه رفت و ایستاد مهمان همان خانه خواهید شد. اهالی راضی و خشنود سر تکان می‌دهند.

محبت

دهانه ناکه تان را رها می کنید. ناکه آزادانه برای خودش می گردد و می چرخد. گاه به میانِ کوچه پس کوچه ها می رود و گام می زند. گاهی خودش را به میانه چهارسوق می رساند. نوبت بعد از آن جا دل می کند و به میان بازار می دود. چشم های نیشابوریان روی ناکه دود می زند و شما منتظرید تا ببینید میلِ شتر به کدام سو می کشد. مردم دست به دعا شده اند و ندایِ مناجات ها به گوش تان می رسد. هر کدام شان در دل آرزو می کند که میزبان خودشان باشند و تمام. عاقبت صبرها تمام می شود. ناکه جلودری چوبی از حرکت می ایستد و همان جا می نشیند. راضی، خود را به خانه می رسانید. صاحب خانه پیرمردی فرتوت به نام پسندیده است و از شوق نزدیک است دل بترکاند. روبه خاک می افتد و ثنای خدا را می گوید که میزبان شما شده است.



گرامت

پسندیده مرد نیکو سرشت و خوش مرامی است. میزبانی را در حق شما تمام می‌کند. چون پروانه‌ای حلقه وار بر گردن می‌گردد و قربان صدقه‌تان می‌شود. با اهالی خانه‌اش شام مهیا می‌کند و از چیزی دریغ نمی‌کنند. سفره پهن می‌شود و شام ساده‌تان با برکت وجود شما همراه می‌شود. جمع گرم‌تان با سخنان و احادیث‌تان گرم‌تر می‌شود و به سحر می‌رسید. نماز صبح را به جماعت قامت می‌بندید و وقت، وقت رفتن است. چشمان پسندیده به اشک می‌نشیند. شاید باورش نمی‌شود یک شب میزبان فرزند پیامبر بوده. اصرار دارد به ماندن‌تان که بمانید تا مهمان دل و جان‌شان باشید؛ اما مرو منتظر شماست. قدردان نگاهش می‌کنید و به یادگار، هسته بادامی در باغچه نقلی خانه‌اش می‌کارید. برای خودش و اهل خانه‌اش دعا می‌کنید و سوار بر ناقه به سوی مرو می‌روید. بعدها در گوشه و کنار این گیتی می‌پیچد، درخت بادام پیرمرد بعد از سالی درختی پُر بار شده که میوه‌اش شفای درد هر بیمار و دردمندی است.



شهادت

مأمون سیاه‌قلب، چه زود وفای به عهد را فراموش می‌کند و زهر جفایش به کام شما می‌نشیند. چه شب تیره و تاری است! همان شبی که با جگری سوزان در کوچه‌های شهر، افتان و خیزان به سوی خانه گام برمی‌دارید. همچون مادر پهلوشکسته‌تان که جفا و خشم و کین را با هم چشیده بودند. به خانه می‌رسید و از ابابصرت می‌خواهید تنهای تنها باشید. نه حرفی و نه حدیثی، نه آمدی و نه شدی. دور از نگاه پریشان‌اهالی خانه و دوستان‌تان. امیدتان جواد است. منتظرش می‌مانید تا آخرین گفتنی‌ها را بگویید همراه با وداع آخر...





شهرام شوماخر

بهم می گفتند شهرام شوماخر! قبلاً مسیرم جاده بود. مشهد-
نیشابور! بعد اون اتفاق، زدم تو این مسیر. به چهارراه مقدم
که می رسم، از تو آینه نگاه می کنم، خیلی ها رو می بینم که
دارند اشک می ریزند. آدم هایی که اولین بار اومدند. من هم با
این یال و کوپال دائم اشکم دم مشکمه...



مسافر، پنج دقیقه که دیر
برسه ایستگاه و ببینه قطار
راه افتاده، باید حالا حالاها
واسته تا قطار بعدی.
می گه چی کار کنم، چی کار
نکنم؟ بهش می گن با
سواری برو نیشابور. سواری
تندتر از قطار می ره.
اینه که آگه زود بجنبه،
می رسه به ایستگاه نیشابور
و سوار قطار می شه.
حالا این وسط امثال ما
چی کاره بودیم؟
ما شدیم راننده مسافرهایی
جامونده از قطار.
شدیم شهرام شوماخر!



پولش بهتر از مسافركشی عادی بود.
هفته‌ای حداقل ده بار رفتم نیشابور و برگشتم.
تونستم یک پژوی ۴۰۵ بخرم.
مسافر ساری و تهران و قم هم به پستم خورد.
هیچ کدوم رو با سرعت مجاز نرفتم.

خدایی کارم خطر داشت، هم برای خودم هم برای مسافرها. ولی مسافر جامونده فقط می‌خواد هر جور شده
برسه به قطار. دیگه کاری نداره که ماشین یا تاقان بنزنه، واشرسرسلندر بسوزونه، لاستیک بترکونه...



وقتی مسافر جامونده،
اگه فقط چند دقیقه از
حرکت قطار گذشته
باشه، می‌شه اون رو
رسوند نیشابور. اما اگر
بیست دقیقه رورده کنه،
دیگه کار از کار گذشته.
بین همکارهام کله شق‌تر
از من نبود. مسافرهایی
می‌اومدند سراغ من که
بیست دقیقه رورده کرده
باشند! اما چی شد
دیگه ترک کردم...



بی تو ای آرام جان یک ساعت آرام نیست

عکاس: محمد جواد مشهدی



امام علی (ع):

مَنْ وَثِقَ بِأَنْ مَا قَدَّرَ اللَّهُ لَهُ لَنْ يَفُوتَهُ اسْتِرَاحَ قَلْبُهُ؛

هر کس اطمینان داشته باشد که آنچه خداوند برایش تقدیر کرده است به او می‌رسد، دلش آرام می‌گیرد.

تصنیف غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۱۰۴، ح ۱۸۴۹



اصنام
و
زیارت

امام زیارت

زیارت قصد و توجه به سوی
کسی برای گرامی داشت و اُنس با اوست.
زیارت هم در حضور فرد است و هم بر مزار او. زیارت
به معنای خاص خود، تشرف به حرم پیامبر یا امام یا
امامزادگان به قصد عرض ادب، توسل، تبرک و انس
است. فرد زیارت کننده را از آن جهت زائر می گویند
که وقتی به زیارت شخصی می رود، از غیر او
رو برمی گرداند.





زیارت در آینه تاریخ

«زیارت»

رسمی دیرینه و متداول میان اقوام مختلف و در همه ادیان و مذاهب بوده که در روش یا شکل آن و اماکن و اشخاص با یکدیگر متفاوت است. برای نمونه در قرون وسطی کاروان‌هایی از قلب اروپا برای زیارت بیت المقدس به راه می افتادند و یا از سرگذاردن مشکلات زیادی، خود را به قدس برای زیارت می‌رساندند. زیارت قبور بزرگان و پیشوایان دینی ادیان پیش از اسلام، زیارت خانه خدا پیش از اسلام و پس از آن، زیارت قبر مطهر رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع)، زیارت امامزادگان و بزرگان دینی به قصد عرض ارادت و محبت و... نمونه‌هایی از زیارت است.

چرایی زیارت

❶ چرا بر زیارت این همه تأکید شده است؟

در تعالیم دینی آمده است که تأثیر و توجه امام به مردم پس از شهادت از بین نمی‌رود. زیارت قبور ائمه (ع) از روی علاقه و معرفت و اخلاص، عهد و پیمانی از امام بر شیعیان است. زیارت امام دارای آثار فراوانی در دنیا و آخرت برای فرد و اجتماع است.

❷ کسی که بر زیارت همت دارد چه آثاری از زیارت را در زندگی خویش می‌بیند؟

بسیاری از آثار عاطفی و معنوی که در دیدار حضوری امام نهفته است در زیارت قبر او نیز وجود دارد. زائر از گناه خویش و از جورستم زمانه به حرم امام پناه می‌آورد، آرامش می‌یابد، معرفت می‌افزاید و با امام عهد تازه می‌کند. در روایات، آثار بسیاری برای زیارت قبور ائمه (ع) به خصوص امام حسین (ع) بیان شده مانند بخشیده شدن گناهان، رسیدن به شفاعت، گشایش در روزی و ثواب حج یا زیارت رسول خدا، برآورده شدن حاجات دنیا و آخرت و...

❸ جامعه مذهبی با زیارت چه چیزی به دست می‌آورد؟

زیارت ائمه به ویژه در دوران غیبت هویت جامعه شیعی را تازه می‌کند. بخش زیادی از حوادث و سختی‌هایی که در طول تاریخ بر شیعه وارد شده با زیارت و مراسم مذهبی جبران شده است. زیارت برای جامعه به امور عاطفی و شخصی محدود نیست، بلکه در طول تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی را همچون توسعه شهرها و تمدن‌هایی پیرامون شهرهای زیارتی به همراه داشته است. سفرهای زیارتی نیز نشاط اجتماعی و توسعه فرهنگی را میان اقوام شیعه و نیز میان شیعه با مذاهب و ادیان دیگر به ارمغان می‌آورد.

آداب زیارت

۱ حالات روحی زائر

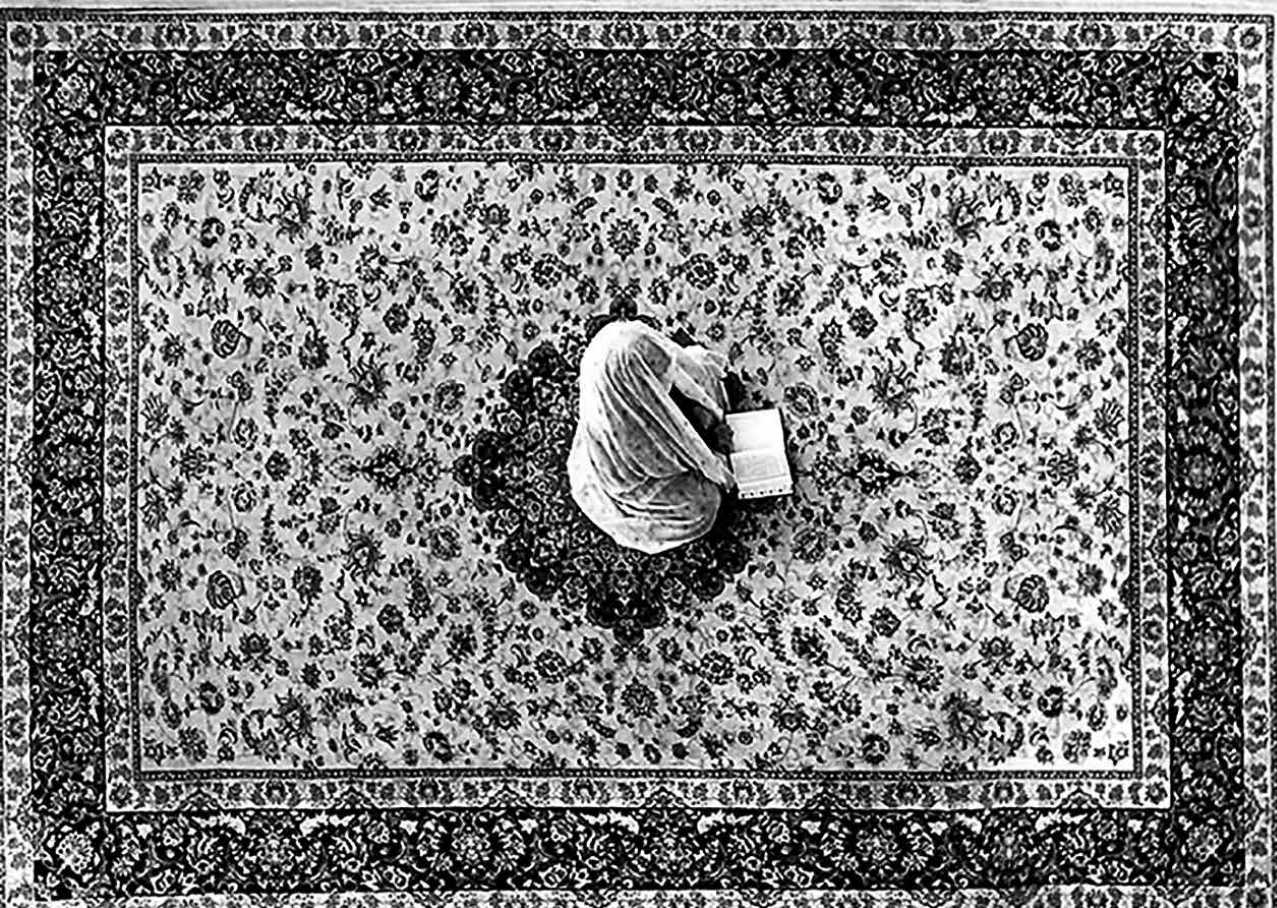
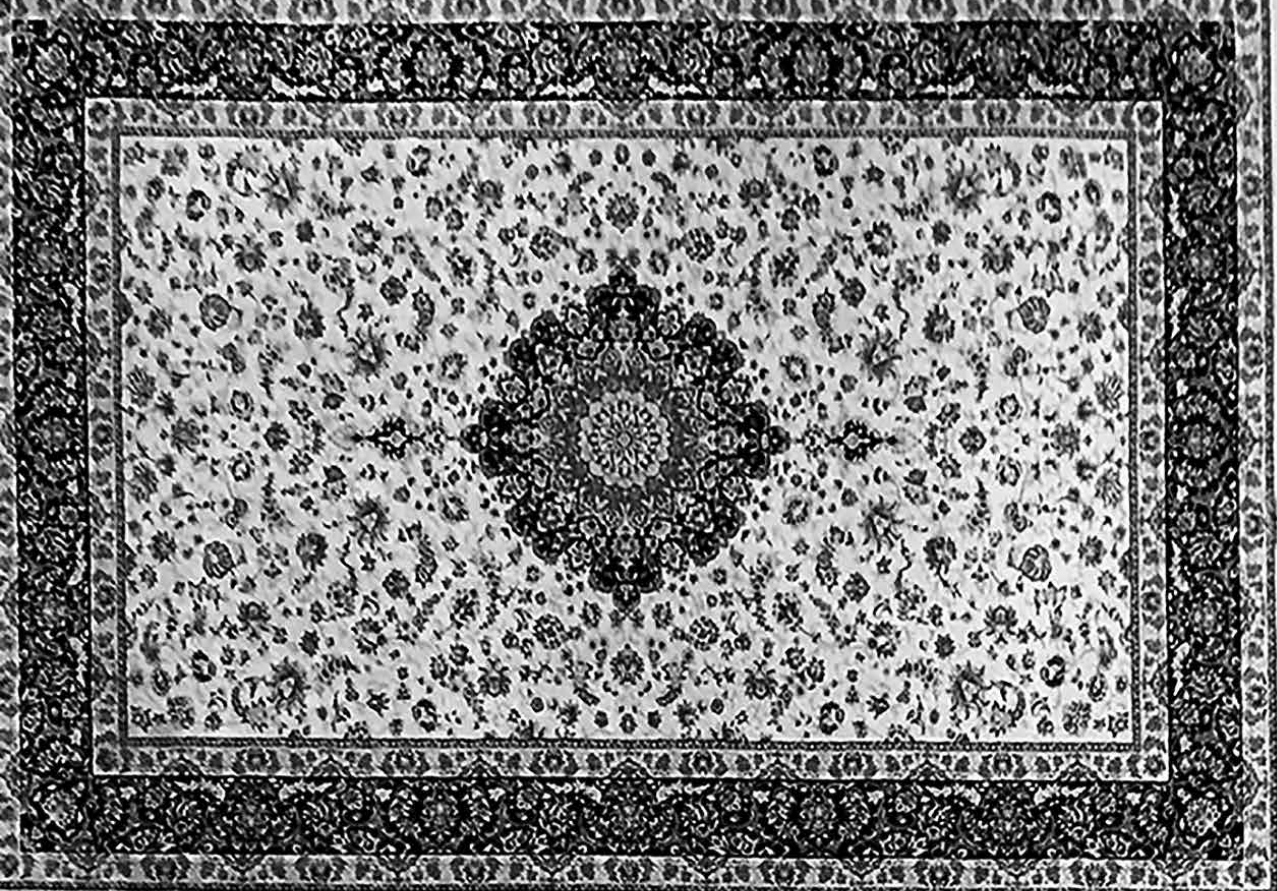
زائر با شوق و رغبت و علاقه برای دیدار با امام خویش حاضر می‌شود. در مسیر زیارت و هنگام عرض ادب، متوجه اوست، خالصانه و به دور از ریا. زائر می‌داند که اطاعت امام بر او واجب است، غریب بوده و شهید شده و اکنون او را می‌بیند و می‌شنود و پاسخش می‌گوید. اگرچه زائر صدای پاسخ سلام امام را نمی‌شنود اما لذت و شیرینی نجوا با امام را درک می‌کند.

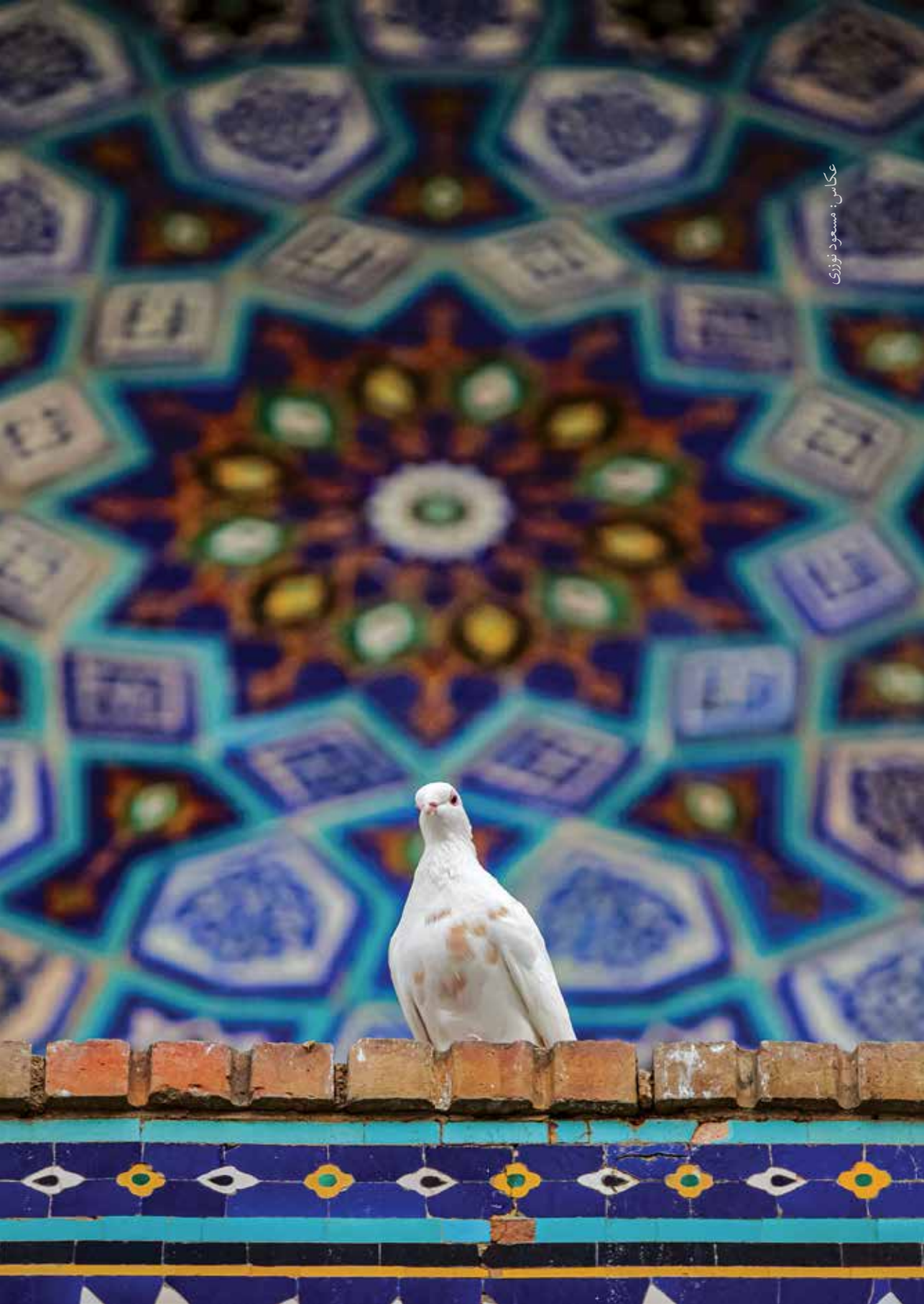
۲ رفتار زیارت

حرم امام خانه اهل بیت (ع) است. زائر می‌داند که شرط ورود به خانه اهل بیت (ع)، طهارت روح و جسم است. پیش از ورود به بارگاه امام، غسل زیارت می‌کند، وضو می‌گیرد، لباس آراسته برتن می‌کند، آرام و شمرده به سوی بارگاهش گام برمی‌دارد و در آستانه حریمش اذن دخول می‌خواند تا توجهش را بازیابد. در حرم امام، به رسم ادب، از پایین پای حضرت وارد می‌شود. بر قبری یا ضریح بوسه می‌زند. در هنگام خواندن زیارت‌نامه خود را در حضور امام می‌یابد. با اظهار پشیمانی از گذشته خود، از الطاف امام سپاس‌گزاری می‌کند. برای بخشش، دست توسل به امام می‌زند و عهد شیعہ با امام خویش را تجدید می‌کند. ادب و مناجاتش که تمام شد به سمت بالاسررفته، نماز زیارت می‌گذارد و خواسته‌هایش را از خداوند به واسطه توسل به امام می‌طلبد و تهی از بارگناه و قلبی سرشار از معرفت و احساس و با امید به بازگشت دوباره زیارت و داع می‌خواند.

زیارت از راه دور

هر لحظه که توان رفتن به زیارت
امام در بارگاه و حریم امام نیست، می‌توان
دست‌کم با سلامی کوتاه به امین خدا روی زمین عرض
ادب و مهر داشت. مثلاً هر روز صبح شایسته است به امام
حسین (ع) سلام داد و عرض ادبی به ساحت امام زمان (عج) نمود.
اما برای کمال زیارت از راه دور آدابی هست؛ مانند
غسل و نماز زیارت و برخی ادعیه. در همه انواع زیارت،
معرفت و توجه و توسل به امام مطلوب است.





زیارت نیابتی

جامعه محبان و شیعیان
بر محور مهر و لطف امام استوار است.
در زیارت امام می‌توان از دریای بی‌کران محبت
امام، برای دوستان و حق‌داران برگرفت. زیارت نیابتی
با کمترین یاد ممکن است اما دعا‌های زیبایی برای
طلب بخشش و برآوردن حاجات فرد منظور یا همه
مؤمنان از معصومان (ع)
روایت شده است.

چشم امید

شیعه امام خود را تنها نمی‌گذارد و امام، مهر و دستگیری پدران خود را از شیعه کم نمی‌کند. زائر خسته از حوادث زمانه، چشم انتظار از مردمان می‌بُرد و چشم امید به بارگاه امام رحیمش می‌دوزد. زائر دردمند است اما درد دل نزد امام می‌گوید چون امام برای او پیشواست؛ می‌داند که امام علم و توان داشت اما مظلومانه غریب و شهید شد. رنج راه زیارت را به جان می‌خرد و سختی بار را به دوش می‌کشد، امید و باور دارد که منزل مقصود و بارگاه توفیقش، حرم است. امام را درک می‌کند؛ با آداب نزد او حاضر می‌شود و امام را می‌شناسد؛ هرچه در دل دارد با امام می‌گوید. زائر با امام آرام می‌گیرد و با امام پاک می‌شود و دوباره با امام برای ادامه زندگی که امام می‌پسندد مهیا می‌شود.



اون روز آقای با وجناتی که از قطار جامونده بود رو سوار کردم. کارتش رو داد دستم، رئیس یک شرکت بزرگ بود. با این که نیم ساعت از حرکت قطارش گذشته بود، اون قدر اصرار کرد که راضی شدم.

نگران پلیس نباش. خودم جرمه هات رو پرداخت می کنم. اگر مأمور هم ما رو گرفت آشنا دارم که ماشین رو نخواستن.

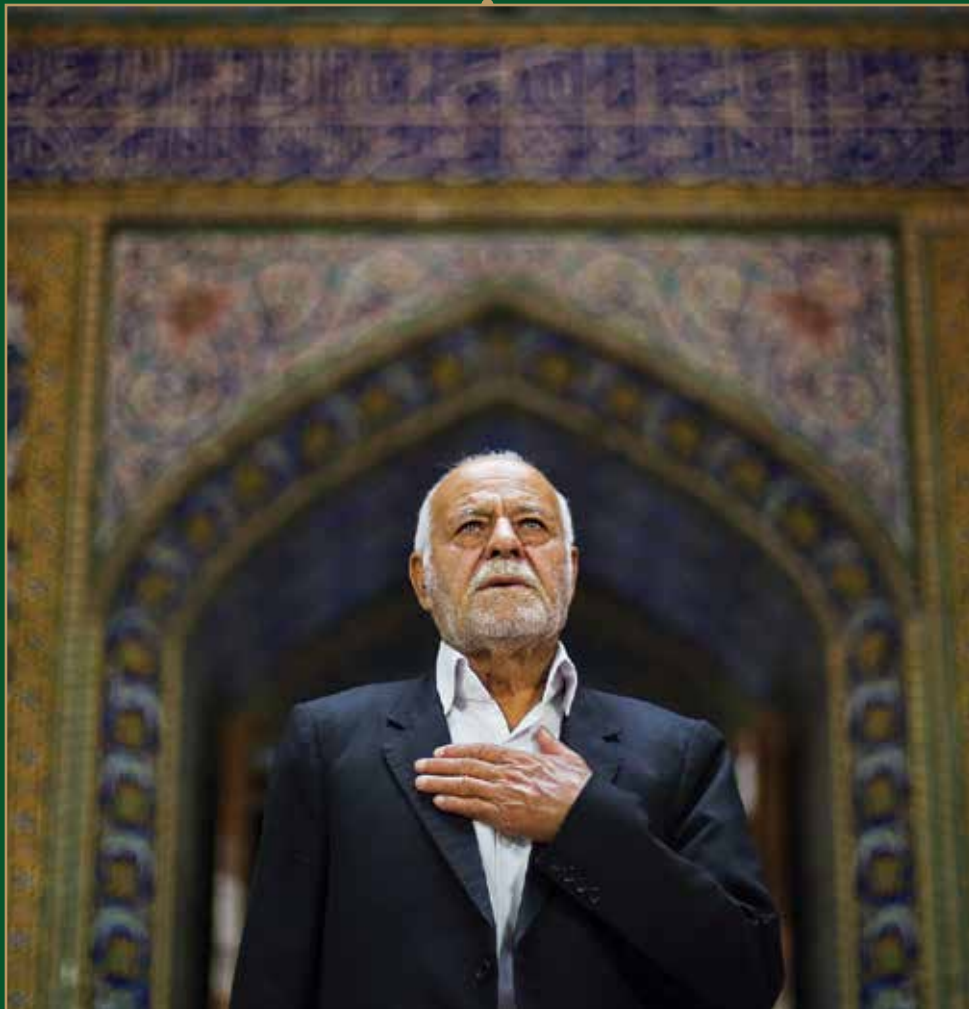


با خودم گفتم طرف آدم حسابیه، گازش رو گرفتم تا به قطار برسه. به پل نیشابور که رسیدیم، چراغ قرمز رو رد کردم. موتور پلیس افتاد دنبال مون.



وصل او آرام جان عاشقان عالم است

عکاس: محمد سعید سعیدی



امام علی (ع):

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا زَيَّنَّهُ بِالسَّكِينَةِ وَالْحِلْمِ؛

هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را به آرامش دل و صبر
زینت می‌بخشد.

غزوات حکم و درالکلمه، ح ۴۰۹۹

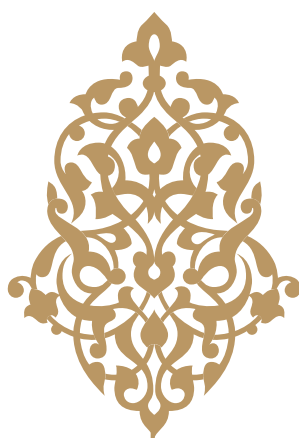


امام
و
زندگی

هم‌سایه خورشید

ما از همان بچگی نزدیک پسندیم. از همان وقتی که فهمیدیم امن‌ترین نقطه دنیا نه خاورمیانه، که خانه و آغوش مادر است. از وقتی عقل‌مان رسید زانوی پدر بزرگ و مادر بزرگ برای همه نوه‌ها جا ندارد و وقتی بال‌باز می‌کنند برای بغل گرفتن همه‌مان، نزدیک‌ترها زودتر به مقصد می‌رسند. از وقتی یاد گرفتیم بچه‌زنگ‌ها روی نزدیک‌ترین نیمکت به معلم‌ها می‌نشینند. از وقتی معلم دینی درباره ثواب بی‌شمار صف اول نماز جماعت حرف زد. از وقتی دیدیم روضه‌خوان میکروفن را جلو نزدیک‌ترین بچه می‌گیرد و می‌گوید تو هم بگو «حسین!». از وقتی قد می‌کشیدیم و ورق به ورق و خط به خط بین احادیث و روایات دنبال کوتاه‌ترین راه‌های نزدیک‌تر شدن به خدا می‌گشتیم. گشتیم و چه راه‌هایی که رفتیم و نرفتیم و بازگوش و چشم‌تیز کردیم برای شنیدن و دیدن همه مسیرهای از قلم افتاده نزدیک‌تر شدن به خدا و خودمان. به خودمان که آفتاب‌گردان‌های سرگردانی بودیم که دل‌مان هم درد دنیا و هم عقبی نور می‌خواست و هم‌نشینی با خورشید. شهید شدن که کار هر کسی نیست و می‌ماند راه‌های دیگری که در آن دنیا هم باز ما را زیر سایه نور نگه دارد. نوری الهی و متجلی در محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شافی دنیا و شافع آخرت به مدد الله. الله مدد کند و نتیجه پرونده اعمال‌مان نشستن کنار نهرهای شیرو عسل و دیدار با پیامبر ختمی مرتبط باشد باز ما نزدیک‌پسندها چشم‌هایمان دو دو می‌زند برای پیدا کردن نزدیک‌ترین نقطه به سید الاوصیا. رویاست اما نه محال ولی به همین سادگی‌ها هم نیست که بخواهیم و بشود و برایمان جا باز کنند و خوش‌خوشان‌مان باشد که بالاخره چشم‌هایمان دارد به جمال ختمی مرتبت روشن می‌شود. راز دارد.

کار دارد. درختی است که باید از همین حالا بذرش را بپاشیم توی روش و منش زندگی مان. زندگی خودمان و خانواده مان. تا دیر نشده. تا پرونده اعمال مان هنوز بسته نشده و تا پرنده روح مان سرگرم دام و دانه دنیا است باید دست به کار شویم. دست به کار مهربانی و خوش اخلاقی. همان طور که امام رضا علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یادمان داده: أَفْرُبُّكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ «خوش اخلاق ترین شما و بهترین شما برای خانواده خویش، نزدیک ترین جایگاه را به من در روز قیامت دارد» (عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۸).





همدم

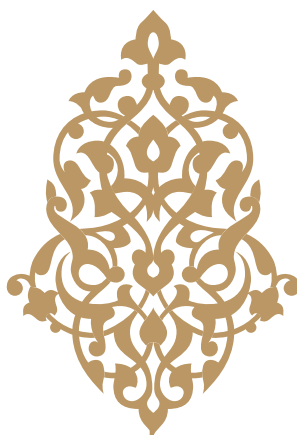
همیشه به همین رستوران می‌آیی
و در همین جا می‌نشینی که نشسته‌ای
و از روی لیست غذا همان غذای همیشگی را سفارش می‌دهی.
همان غذایی که او دوست داشت.
درست مثل سال گذشته و سال‌های گذشته.
هر سال همین موقع با همدم به مشهد می‌آمدی.
یادآوری خاطره سال پیش تو را می‌رنجاند. چرا آن روز در همین رستوران دل
همدم را شکستی؟ آن هم بی‌خود و بی‌جهت، سر‌هیچی!
حال او بر تخت بیمارستان است و تو برای شفایش آمده‌ای.
راست است که می‌گویند آدمی از فردایش بی‌خبر است.
نگاهت را به سوی پنجره می‌گردانی و از دور، برق طلایی رنگ گنبد، چشم‌هایت
را می‌نوازد. اشک در چشمانت حلقه می‌زند.
به یاد رنگ زرد صورت همدم می‌افتی. به یاد التماس دعا گفتن کم‌رمقش. به
یاد...
کاش سال دیگر با همدم به پابوست بیاییم. درست مثل هر سال...



درستایش مهربانی

قرن‌ها است غرق شده‌ایم توی آکواریوم دنیا و به جای محضر خدا در منظر روان‌شناس‌هاییم. همه‌مان آنجاییم. بزرگ و کوچک و پیرو جوان هم ندارد. یک روز سرمان را با قواعد رنگارنگ روان‌شناسی کودک گرم می‌کنند و یک روز با غرور مژده می‌دهند که دلیل تمام جوشش‌ها و جوش‌های نوجوانی را کشف کرده‌اند. روز دیگر از کتاب‌های قطور روان‌شناسی سالمندان رونمایی می‌کنند و روزی نیست که رازهای زنانه و مردانه جدیدی را برایمان رونکنند و توی کتاب‌هایشان یادمان ندهند اگر مرد چنان کرد زن باید چنین کند و اگر زن فغان کرد مرد باید چه‌ها بکند یا نکند. نه فقط از مردان و زنان که از زبان بدن‌هایمان هم هر روز یک جور رمزگشایی می‌کنند و ما با چه بپوشیم و چگونه بگوییم و چه‌طور نخندیم هر روز بیشتر سردرگم می‌شویم و هر روز بیشتر فرومی‌رویم توی اقیانوس استدلال‌های بیولوژیک و ژنتیک و فیزیولوژیک و جیک‌مان در نمی‌آید از دست و پا زدن لابه‌لای رموز رازهای خودشناسی. عادت‌مان داده‌اند دائم پیش چشم وزیر ذره‌بین آنها باشیم تا در رقابت با بقیه آدم‌ها نبازیم. همین است که خیلی وقت‌ها یادمان نمی‌آید دین نه همان حرف‌ها که درست و بهترش را خیلی قبل‌تر از روان‌شناس‌ها زده و راه را از بی‌راهه نشان‌مان داده. گاهی راه‌حل‌هایش تفسیر و تفصیل دارد و گاهی کوتاه است. به کوتاهی یک جمله. یک جمله چند کلمه‌ای. کلمه‌هایی که حتی بچه‌ها هم ناخواگاه می‌فهمند. می‌فهمند که گره اخم و ابروی مادر فقط با شیرین‌زبانی و مهربانی باز می‌شود. مادر که جای خود دارد. برای همه چه مردم باشند چه مدیر، مهربانی مسیر سبزی است که بازنده ندارد و عقل، عقل رها شده از قید و بندهای نظریات روان‌شناسی زرد هم

تایید می‌کند دل‌ها به مهر نرم می‌شود نه قهر. حرف بی‌سندی نیست. قدمتش
می‌رسد به قرن‌ها قبل، قبل از ظهور روان‌شناس‌ها به وقتی که امام رضا (ع) بودند
و فرمودند: **الَّتَوَدُّ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ** «مهرورزی با مردم نیمی از عقل است».
(تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ج ۲، ص ۴۴۳)



اسم و رسم!

رضا در چهارچوب وروردی آشپزخانه ایستاده بود. سوییچ موتورش را در دستش عصبی تکان می داد. حسابی به هم ریخته بود. فریاد می زد و با مادرش بحث می کرد.

زهر با کمی مکث به او نگاه کرد. در یخچال را باز کرد و پارچ آب را برداشت. با آرامش همیشگی روبه روی رضا ایستاد. لیوان آب را به او داد و گفت:
- چرا این قدر خودت رو حرص و جوش میدی پسر جان؟ تو که می دونی من اهل دادگاه و شکایت نیستم.

پسر آشفته تر شد. لیوان آب را لب نزد و محکم بر روی میز گذاشت. با قدم های بلند راه می رفت. به خیال خام خودش همه کارها و فکرها را از قبل کرده بود. با دوست وکیلش صحبت کرده و تمام راه و چاه را به او نشان داده بود. دوباره مصرتر از قبل به سمت مادرش رفت:

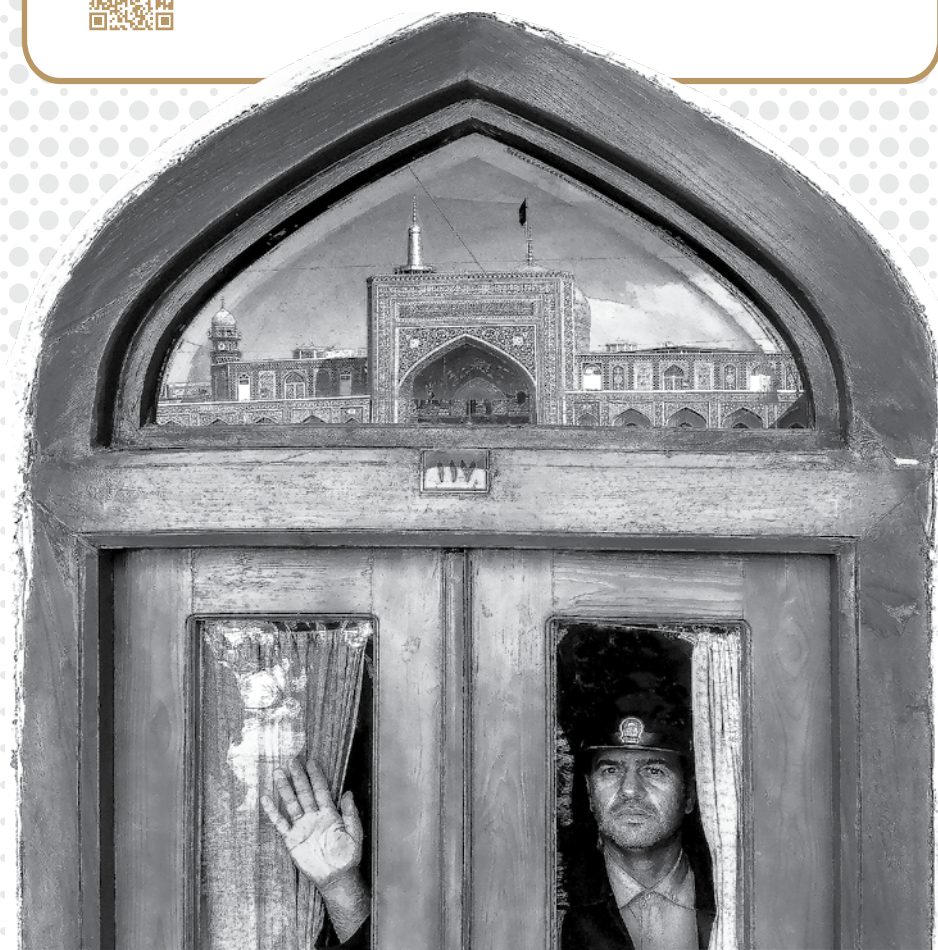
- زهرا خانم! من که به شما توضیح دادم. شما نگران دادگاه و این چیزها نباش. من با وکیل صحبت کردم. لازم نیست بیای. غیابی می تونیم حساب مستأجر رو بذاریم کف دستش. شش ماهه مجانی می شینه، دریغ از یک قرون پول. بابا مگه گناه کردیم خونه رو دادیم دست شون؟ خودمون هزارتا زخم داریم... اصلاً مگه این جا خیریه است؟

زهرا آرام تر از قبل به اتاق رفت. پس از چند لحظه در حالی که لباس خادمی دستش بود، به سمت رضا آمد. رضا خسته و بی سلاح بر روی کاناپه نشست.

زهره گفت:

- عمری لباس خادمی آقا رو پوشید و ذره‌ای برای کسی مشکل درست نکرد.
توی گوشت خوب فرو کن آقارضا! امروز که پدرت نیست و اختیار این خونه و
زندگی دست منه، نمی‌ذارم از این خونه برای کسی رنج و مشکل درست بشه. تا
این جا نموندیم. از حالا به بعد هم خدا بزرگه!

- زهرا خانم! چرا همه چیز رو با هم قاطی می‌کنی؟ چرا گوش نمیدی؟
- تو گوش بده. اسمت رضاست. رسمت چیه؟ به قول آقاجون خدایا مرزت،
اسم و رسم باید با هم بخونه که آگه بخونه میشه اون چیزی که باید بشه. کاش
یک طوری بشی و باشی که هردوش بشینن بر هم. هم اسمت رضا و هم رسمت
رضا!



در مسیر حق

آدمی زاده‌ایم و آدمی زادگاهی به آه و دمی خُلُقش تنگ می‌شود. بعضی وقت‌ها از بی‌اخلاقی‌های خلق به ستوه می‌آید و گاهی از بی‌خردی‌های خودش قافیه را می‌بازد. هر از گاهی هم پیش می‌آید که از خدا گلایه‌مند می‌شود. گلایه‌مند از جواب‌های ردی که به خواسته‌هایش می‌دهد. خواسته‌های برآورده نشده و بی‌اخلاقی‌ها و بی‌خردی‌های تلنبار شده‌ای که اگر به خنکای صبر آرام نشوند و اگر به نوش داروی حلم قرار نگیرند می‌شوند خشم و پرده می‌اندازند جلو چشم. چشمی که نگاهش را روی گذشته‌های خوب ببندد و ملامت هم‌نوع و حکمت خالق را نبیند می‌شود آتشفشان.

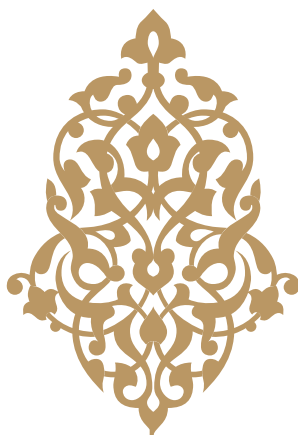
می‌شود مشتی گدازه که به در و دیوار کوبیده می‌شود. می‌شود زبانی که زبانه می‌کشد .

می‌شود ناسازی که ناعادلانه تازیانه می‌زند و چه اتفاق‌هایی که خواسته و ناخواسته نمی‌افتد و چه جدایی‌ها و جرم‌هایی که رخ نمی‌دهد. چه دل‌هایی که نمی‌شکند و چه حق‌هایی که ناحق نمی‌شود، اگر به خشم چشم بگوئیم و در غیبت عقل، چشم ببندیم روی خیلی از مرزها؛ مرزهای انسان بودن، عادل بودن، امن بودن، مؤمن بودن!

که مؤمن بودن در جاتی دارد. در جاتی از شکیبایی و تاب‌آوری و عادل بودن در هر مصیبت و امتحان و ابتلایی. حالا چه آن بلا از طرف باری تعالی باشد چه از سمت رفیق و رقیب؛

در هر حال مصلحت مؤمن در صلح و عدل است. صلح و عدالت با خودش، خلق و خالق. خالق که مکرراً گفته فقط عقیق و لبخند و محاسن نشانه مؤمن

نیست و مؤمن نشانه‌های دیگری هم دارد. یکی از همه آن نشانه‌ها همانی است که امام رضا علیه‌السلام نیز یادآوری کرده‌اند: **اَلْمُؤْمِنُ اِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنِ حَقِّ «مُؤْمِن»** هرگاه خشمگین شود، خشمش او را از مسیر حق منحرف نمی‌سازد» (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۵).



عکاس: محمد رضا مومنی



تقاطع

مرد پشت ترافیکِ تقاطع، نگاهی به دخترش که روی صندلی عقب چرت می‌زد انداخت و روبه زن گفت: «چه روز شلوغی انتخاب کردند برای عقد! حرم امروز غلغله است.» زن گفت: «خب ساعت گرفتند! غیر از اون، هفته دیگه مُحَرَّم شروع میشه و مراسم شون عقب میفته.» ناگهان ماشینی از پشت به ماشین مرد کوید. زن هول کرد و دخترک خواب‌آلود به پایین پای صندلی عقب پرت شد. مرد، برافروخته، ترمز دستی ماشین را کشید و پیاده شد. زن، دخترک گریان را بغل کرد و با نگرانی به عقب نگاه کرد. مرد عصبانی سپر ماشین را واری کرد. صدای ترسیده همسرش را می‌شنید که او را صدا می‌زد: «ناصر... آقانا صر!» مرد بی‌اعتنا به صدای زن، به سمت خودرو عقب که سراننده‌اش پیدا نبود، رفت و با مشت روی کاپوت ماشین کوید. «هی یاروو... کوری مگه؟ می‌زنی به ماشینم بعد گله‌ات رومی کنی اون زیر؟ پیاده شو ببینم... سپر روزدی داغون کردی!» در ماشین را باز کرد و گفت: «بیا پایین ببینم!»

زن با نگرانی به عقب نگاه می‌کند، از استرس رو برمی‌گرداند و زیر لب دعا می‌کند. چند لحظه‌ای می‌گذرد. صدای فریاد شوهرش را دیگر نمی‌شنود. چشمانش را می‌بندد. دخترک ترسیده و به مادرش چسبیده است. در سمت راننده باز شد. مرد، رنگ پریده و عرق کرده داخل خودرو نشست. زن و کودک، ترسیده، به او نگاه کردند.

- پیرمرد بود... عینکش افتاده بود کف ماشین... ندیده بود.

زن به او خیره شد. دخترک می‌لرزید. مرد به زن و دخترش نگاه کرد. زن گفت: «ناصر جان... تو قول داده بودی!» مرد گفت: «شرمنده‌ام. تکرار نمیشه دیگه!» مرد دخترکش را بغل کرد و بوسید و با شرمندگی روبه انتهای خیابان پرترافیک گفت: ببخشید!





اعصاب نمی‌ذارن برای آدم! صد هزار تومن کاسب
شدم، نود تومنش رو باید جریمه بدم.
چرا تلفنت رو جواب نمی‌دی مرد حسابی؟! قرار شد
اگر پلیس من رو جریمه کرد شما پرداخت کنی!



یک چیزی خورد به ماشین. یعنی من
زدم. چشمم به گوشی بود و ندیدم...



پریدم پایین. یک بچه بود.
هفت هشت ساله، افتاده
بود رو شونه خاکی جاده.



ما به خلوت با تو ای آرام جان آسوده‌ایم

عکاس: احمد حسینی



امام صادق (ع):
السَّكِينَةُ الْإِيمَانُ؛
آرامش، همان ایمان است.

معانی الاخبار باب معنی سکینه، ص ۲۸۴



امام
قرآن

امام و قرآن

همه موجودات جهان، از نوعی علم و آگاهی برخوردارند؛ زیرا خداوند به هر موجودی، آنچه را که لازمهٔ آفرینش او بوده، بخشیده است. به این ترتیب موجودات هستی با تبعیت از نظام آفرینش به سوی هدف خود در حال حرکت و پیش روی هستند. معمار هستی، این هدفمندی فطری و ذاتی موجودات را، با راهنمایی کتاب های آسمانی و پیام آوران الهی تکمیل می کند. اهل بیت (ع) و قرآن، هر دو واسطهٔ ارتباط و آشنایی انسان ها با خداوندند، امامان معصوم نیز تکمیل کنندهٔ این برنامه راهبردی الهی هستند.

«هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ، وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى، وَ طَرِيقَتُهُ الْمُثَلَى، الْمُؤَدَّى إِلَى الْجَنَّةِ، وَالْمُنْجَى مِنَ النَّارِ، لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمَنَةِ، وَلَا يَغْتُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ، لَأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لَزْمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ، وَالْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰).



قرآن از نگاه امام

❶ امام علی (ع)، قرآن را دارویی شفابخش می دانند و عالم آل محمد، حضرت امام رضا (ع)، برتری قرآن را با این ویژگی ها بیان می کنند:

قرآن ویژه زمانی خاص نازل نشده و در هر زمانی جدید و تازه است و برای هر انسانی، در هر زمانی نوآوری و تازگی دارد (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۸۷).
راه نمونه خداوند است که آدمیان را به بهشت می رساند، و از آتش می رهند (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۱۳۰).

قرآن ریسمان محکم خدا و دستگیره مطمئن او است (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۱۳۰).

باطل از هیچ سوی، به آن راهی ندارد، و زبان های گوناگون، آن را به انحطاط و تباهی نمی کشاند (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۱۳۰).

❷ اهل بیت (ع) قرآن را سند صحت گفتار خود معرفی می کردند. آن چنان که یکی از یاران امام رضا (ع) می گوید: «هرگز ندیدم سؤالی از امام رضا (ع) پرسیده شود مگر این که به آن علم داشت و همه گفتارها و جواب ها و مثال هایش برگرفته از قرآن بود» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۱۸۰).

روزی «عمرو بن عبید بصری» نزد حضرت آیه الّلّٰدینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ (نجم: ۳۲) را خواند و سکوت کرد. امام رضا (ع) پرسیدند: چرا ساکت شدی؟ گفت: دوست دارم گناهان کبیره را بر اساس کتاب خدا بشناسم. حضرت در پاسخ، با استناد به آیات قرآن و روایات پیامبر ۲۰ گناه را به عنوان گناه کبیره معرفی کردند. کار به جایی رسید که عمرو بن عبید از احاطه امام به قرآن دچار شگفتی و دهشت شد، به گونه ای که برخاست و خارج شد، در

این حال، بلندبلند می‌گریست و می‌گفت: آن که به رأی خویش سخن گوید و در فضیلت و علم، به مصاف شما خاندان درآید، هلاک گشته است (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ۲۸۵).

۳ معارف قرآن در همه ساحات زندگی ائمه جلوه داشت. اهتمام ائمه (ع) به قرائت قرآن، مربوط به فهم معارف قرآن است نه تلاوت بدون تدبّر. امام رضا (ع) هر سه روز یک ختم قرآن می‌کردند و می‌فرمودند: «اگر بخواهم می‌توانم در کمتر از سه روز هم آن را ختم کنم، اما هرگز به آیه‌ای برخورد نکردم مگر این که در معنایش فکر کردم و این که در چه مورد و چه هنگام نازل شده است. برای همین آن را هر سه روز یک بار ختم می‌کنم» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۱۸۰).

«رجاء بن ابی ضحاک» که مأمور آوردن امام از مدینه به مرو بود درباره امام رضا (ع) می‌گوید: «اکثر مدت شب را به تلاوت قرآن می‌پرداخت و هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن ذکر بهشت و جهنم به میان آمده بود، گریه می‌کرد و از خداوند می‌خواست که ایشان را از اهل بهشت قرار دهد نه از دوزخیان» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ۱۸۲).

حضرت رضا (ع) حداقل میزان شایسته‌ای برای تلاوت قرآن مشخص کرده و می‌فرمایند: «شایسته است که انسان صبح هنگام بعد از تعقیبات نماز، پنج‌جاه آیه بخواند» (تهذیل الاحکام، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۳۸).

سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَعَلَىٰ آلِكَ وَارْحَمَهُمُ اللَّهُ

يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَعَلَىٰ آلِكَ وَارْحَمَهُمُ اللَّهُ
سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَعَلَىٰ آلِكَ وَارْحَمَهُمُ اللَّهُ

پاسخ‌های امام به پرسش‌های قرآنی

اهل بیت (ع) مفسر و مرجع فهم قرآن هستند. آنها هم به سؤالات امت اسلامی از معنای آیات قرآن پاسخ می‌دادند و هم برای پاسخ به مسائل گوناگون به آیات قرآن استدلال می‌کردند. یک نمونه آن، مسأله خوب یا بد بودن مال دنیا است. طبق آموزه‌های رضوی، انسان می‌تواند از بهترین و زیباترین نعمت‌ها استفاده کند:

هنگامی که حضرت رضا (ع) در خراسان بودند، گروهی از صوفیان نزد وی آمده و از این که امام لباس فاخر پوشیده و بر تخت تکیه زده بودند، انتقاد کردند. امام در جواب آنان زندگی حضرت یوسف را یادآوری کردند که ایشان نیز لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و بر تخت تکیه می‌زدند و حکم می‌کردند. سپس این آیه را برایشان تلاوت نمودند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ» «بگو: چه کسی زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده حرام کرده است؟» (اعراف: آیه ۳۲)

(کشف الغمّة فی معرفة الاثمة، علی بن عیسیٰ اربلی، ج ۲، ص ۳۱۰)

حضرت رضا (ع) برای بهره‌مندی پاک و حلال از نعمات خداوند، از تکبر و فخر فروشی دوری می‌کرد.

ریّان بن صلت می‌گوید: خدمت حضرت رضا (ع) رسیده و عرض کردم: یا بن رسول الله مردم می‌گویند شما ولایت عهدی مأمون را پذیرفتید با این که زاهد و پارسا هستید. امام پاسخ دادند خداوند ناخشنودی مرا از قبول این ولایت عهدی می‌داند، من بین قبول آن و کشته شدنم مخیر بودم. وای بر آنها مگر نمی‌دانند یوسف با این که پیامبر بود، مجبور شد متصدی خزائن عزیز مصر شود. آن‌گاه این

آیه را تلاوت نمودند: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ» (یوسف ع) گفت: «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار، که من نگهدارنده دانا هستم.» (یوسف: ۵۵) (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ۱۳۹/۲).

امام رضا(ع) برای پاک شدن اندوخته دنیا به حکمت زکات اشاره کرده می فرماید: «علت زکات، پرداخت قوت و غذای فقرا و حفظ سلامت اموال توانگران است زیرا خداوند افراد توانمند و سالم را تکلیف داده است که برای امور بیماران زمین گیر و دیگر گرفتاران قیام کنند» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۸۹).

چگونگی بهره مندی از نعمت های دنیا در کنار زهد به مال دنیا، این گونه در سیره حضرت رضا(ع) مشخص می شود که هرگاه غذا می خوردند کاسه بزرگی نزدیک سفره خود می گذاشتند و از هر غذایی که در سفره بود، از بهترین جای آن مقداری برمی داشتند و در آن کاسه قرار می دادند. سپس امر می فرمودند که میان نیازمندان پخش کنند. آن گاه آیاتی را تلاوت می کردند که در آنها، راه رهایی از گردنه دشوار قیامت، را نیکی به دیگران می داند: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (پس او گردنه و راه دشوار را بالا نرفته است. و توجه دانی که آن راه دشوار چیست؟ آزاد کردن برده ای است. یا طعام دادن در روز قحطی و گرسنگی. به یتیمی خویشاوند. یا فقیری خاك نشین) (بلد: ۱۱ تا ۱۶) آن گاه می فرمودند خداوند می داند که همه خلق او نمی توانند برده آزاد کنند پس برای آنها با غذا خوراندن راهی به بهشت قرار داد (المحاسن، برقی، ج ۲، ص ۳۸۹)



اهل بیت و امامان در قرآن

دو گنج گران بهایی که پیامبر اکرم (ص) بعد از خود میان امت بر جای گذاشتند، قرآن و اهل بیت (ع) بود. به فرموده ایشان، این دو گنج پیوسته با هم هستند. نه اهل بیت (ع) از قرآن جدا می شوند و نه قرآن بدون اهل بیت (ع) مفید خواهد بود. اهل بیت (ع) هم مرجع و راه فهم قرآن هستند و هم هدایتگری امت را بر عهده دارند.

۱. سراسر زندگی و گفتار اهل بیت (ع) به این رهنمون است که ملاک و مرجع فهم قرآن برای امت، اهل بیت (ع) هستند.

خداوند در قرآن می فرماید: بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ «این قرآن آیات روشنی است در سینه های کسانی که به آنها علم داده شده است.» (عنکبوت: ۴۹) به فرموده امام رضا (ع) در این آیه، کسانی که به آنها علم داده شده، فقط اهل بیت هستند (بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۰۶). نمونه ای از این علم مخصوص در مناظره طولانی امام رضا (ع) با مأمون عباسی درباره عصمت انبیا پیدا است. مأمون در این مناظره از حضرت رضا (ع) درباره آیاتی سوال می پرسد که در این آیات به نظری می رسد پیامبران خدا گناه یا اشتباه کرده اند (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۹۵ تا ۲۰۲).

حضرت رضا (ع) با استناد به آیات قرآن، روایات نبوی، دلایل تاریخی پنهان و پیدا و دلایل عقلی، پاسخ مأمون را می دهند، به طوری که مأمون پس از شنیدن پاسخ هر اشکال، امام را تحسین می کند و تسلیم ادله حضرت می شود.

۲. اهل بیت (ع) پس از مرجعیت فهم قرآن، وظیفه و نقش هدایتگری امت پیامبرا نیز بر عهده دارند. امام رضا (ع) به این جایگاه خود در آیات زیادی از این کتاب الهی اشاره می کنند مانند این که: در قرآن آمده است که خداوند برای بخشودن گناهان بنی اسرائیل به آنان دستور داد که از دری عبور کرده و با گفتن کلمه «حِطَّة» یعنی

«گناهان ما را بریزان»، طلب بخشش کنند. امام رضا (ع) از امام باقر (ع) نقل می‌کند

که: «در حِطَّة شما ما اهل بیت هستیم» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۵)

قرآن در آیه‌ای دیگر، از نشانه‌هایی که خداوند در زمین برای هدایت مردم و ستاره‌ای که مردم با آن هدایت می‌شوند سخن می‌گوید. امام رضا (ع) در این جا می‌فرماید:

«آن نشانه‌ها ما اهل بیت هستیم و ستاره، رسول الله (ص) است.» (الکافی، کلینی، ج ۱،

ص ۵۱۳)

در نمونه دیگر، فردی به نام حسن بن علی و شاء، از اصحاب امام هشتم (ع) می‌گوید:

از حضرت درباره این آیه که می‌گوید: اگر نمی‌دانید از «اهل ذکر» پرسید، سؤال کردم.

امام فرمودند: اهل ذکر ما اهل بیت هستیم و از ما باید پرسیده شود. گفتم: شما مورد

پرسش هستید و ما باید سؤال کنیم؟

فرمودند: بله!

گفتم: آیا بر ما لازم است، سؤال کنیم؟

فرمودند: بله!

پرسیدم: آیا بر شما لازم است که پاسخ ما را بدهید؟

فرمودند: نه، این مسئله به اختیار ماست، اگر خواستیم، پاسخ می‌دهیم و اگر نه، نه؛

مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «این بخشش ماست، آن را بی‌شمار ببخش

یا نگاه دار» (سوره ص: ۳۹) (الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۲۳)



صحبت ديه نويد نبود. ماشين بيمه بود. بعد مراسم ختم
بچه خانواده ش رضاييت دادند. مشكلم حالييت بود.
عذاب وجدان ولم نمي كرد.
تو چهلم نويد رفتم سر مزار، گوشه مراسم ايستادم.

مراسم كه تمام شد ديدم پدر و مادر نويد و مادر بزرگش رفتند كنار جاده، سمت مشهد.
فهميدم نمي خوان پرن روستاشون. از تو داشبوردي قرآن رو برداشتم قسم شون دادم.

تورو به اين قرآن... بهم بگين
چي كار كنم حلالم كنيد؟

ننه من خسته شدم، پام درد گرفته.
ماشين ديگه گيرمون نمياد. سوار
ماشين همين آقا بشيم بريم مشهد.

تویی آرام جان بی قرارم

عکاس: کبر رضایی



امام صادق (ع):

إِنَّ الْمُؤْمِنَ وَلِيُّ اللَّهِ يُعِينُهُ وَيَصْنَعُ لَهُ وَلَا يَقُولُ عَلَيْهِ إِلَّا الْحَقَّ وَلَا يَخَافُ غَيْرَهُ؛
مؤمن دوست خداست، یاریش می‌رساند و برای او کار می‌کند
و درباره او جز حق نمی‌گوید و از غیر او نمی‌ترسد.

کافی ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۵



أَصْحَابُ
وَقَوْلِهِمْ
إِنْ سَأَلْتَهُمْ

شادمانی ابدی

هر بار به نحوی زبان به تحقیر زنان باز کرده‌اند. گاهی به عناد گفته‌اند زن‌ها از اضافات استخوان‌های مردها آفریده شده‌اند و گاهی جهل چنان به عقل‌شان افسار زده که نوزادان دختر را مستحق زنده به‌گوری دانسته‌اند. گوری به تاریکی تاریخ. تاریخی به قدمت آفرینش مرد و زن. زنی که پیامبرش به دست دخترش بوسه می‌زند. زنی که می‌تواند در سایه دین، ادیب و دانشمند و مخترع و مجتهد و تاجر و مادر و کوثر باشد و بخشی از بار هستی را پا به پای مردان به دوش بکشد. دل حضرت روح‌الله شاد که آمد و به جای جمال به جلال زنان رونق داد و گفت: «از دامن زنان، مردان به معراج می‌روند». هر چند گاهی در عروج و مجالست در ملکوت، زن‌ها از مردها پیش افتاده‌اند و بی‌شمار است موفقیت‌های مردانه‌ای که پشتیبانش زنان بوده‌اند. زنانی که خانه برایشان شعبه‌ای از دانشگاه است و تمام زندگی‌شان در آشپزخانه خلاصه نمی‌شود و منزلت‌شان خوش‌آب و زنگ‌تر است از منزل‌شان و زندگی‌شان به زینت بندگی هم آراسته است. هر چند هنوز اشتباهات رانندگی‌شان، شوخی رایج محافل مردانه است. مردانی که نمی‌دانند شادی روز موعودشان در گرو شادمان کردن زنان است و آن‌طور که امام رضا علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مژده داده‌اند إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْإِنَاثِ أَرَأْفُ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ، وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَدْخُلُ فَرْحَةً عَلَى امْرَأَةٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا حُرْمَةٌ، إِلَّا فَرَحَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ «خداوند متعال نسبت به زنان مهربان‌تر از مردان است و هر کس زنی از خویشاوندان خود را شادمان کند بی‌گمان خداوند در روز رستاخیز او را شاد می‌کند».

(الکافی، ج ۶، ص ۶، ح ۷).





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقدرته

مَنْ كَانَ فِي شَيْءٍ مِنْهُ
مِنْ شَيْءٍ مِنْهُ
مِنْ شَيْءٍ مِنْهُ



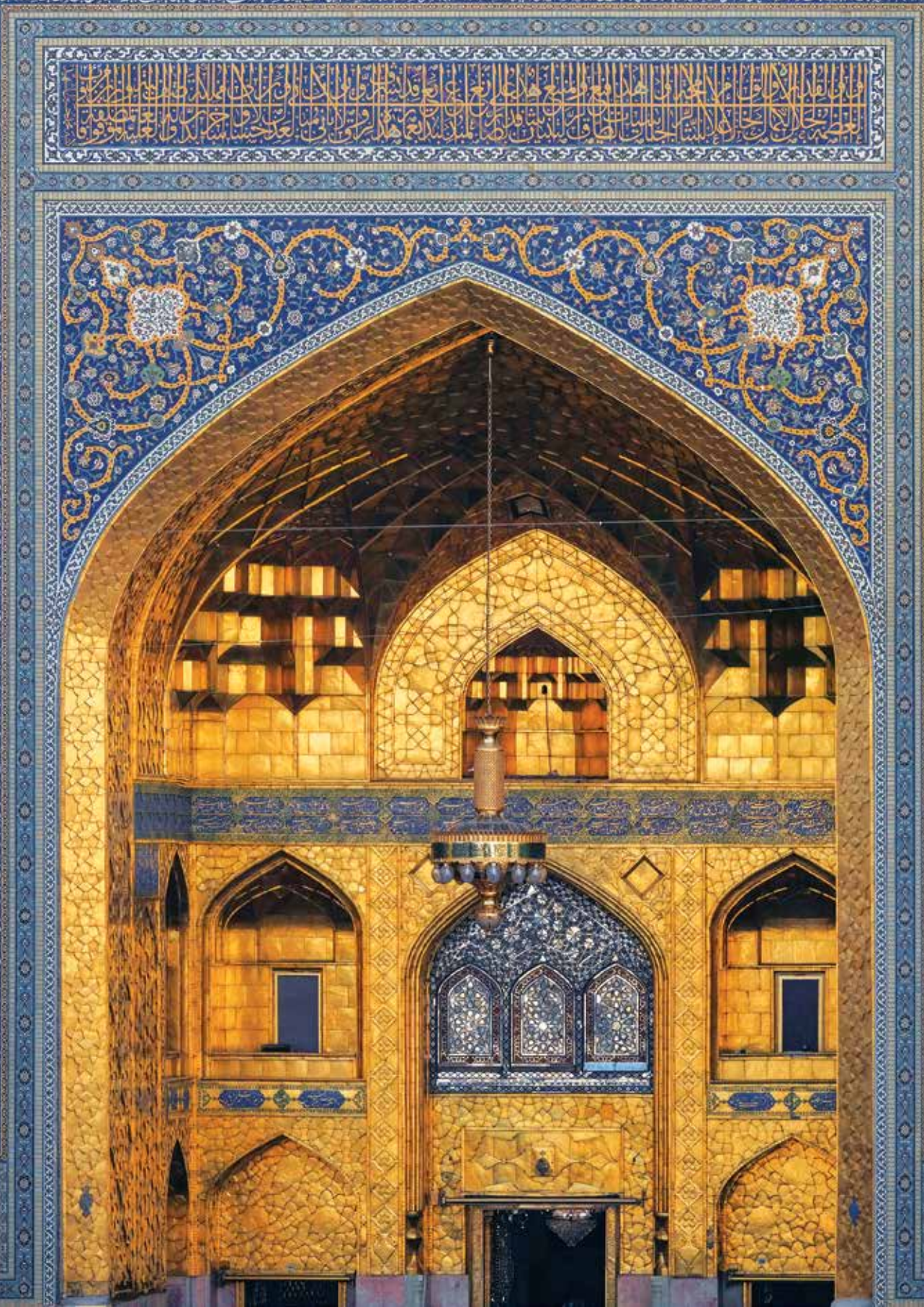
امام و کرامت انسانی

«من مونس غمگسارتانم... من پدر مهربان تانم... من برادر دلسوزتانم... من در پیشامدهای ناگوار، پناه تانم...»

امام (ع) خود این سخن را بیان نموده اند و این ویژگی ها را برای خویش برشمرده اند. این مردم داری راستین و مهربانی بی مانند ایشان به دور از هرگونه گزافه و اغراق است. امام (ع) برای این که مردم، امامان به حق را نیک بشناسند و جایگاه انسان ها را نزد آنان باور کنند؛ به چنین توصیف هایی از امام می پردازد تا کرامت انسانی واقعی و راستین را به همگان گوشزد کند.

اگر در این تعبیرها خوب بنگریم، اصالت کرامت انسانی روشن می شود. وقتی امام، خود را مونس و غمگسار مردم می خواند، وقتی خود را همچون پدر و برادر و پناه آدم ها به آنها معرفی می کند، مردم نیز درمی یابند که چه حقوقی دارند و پاسداری از آن حقوق بر عهده زمامدار است.

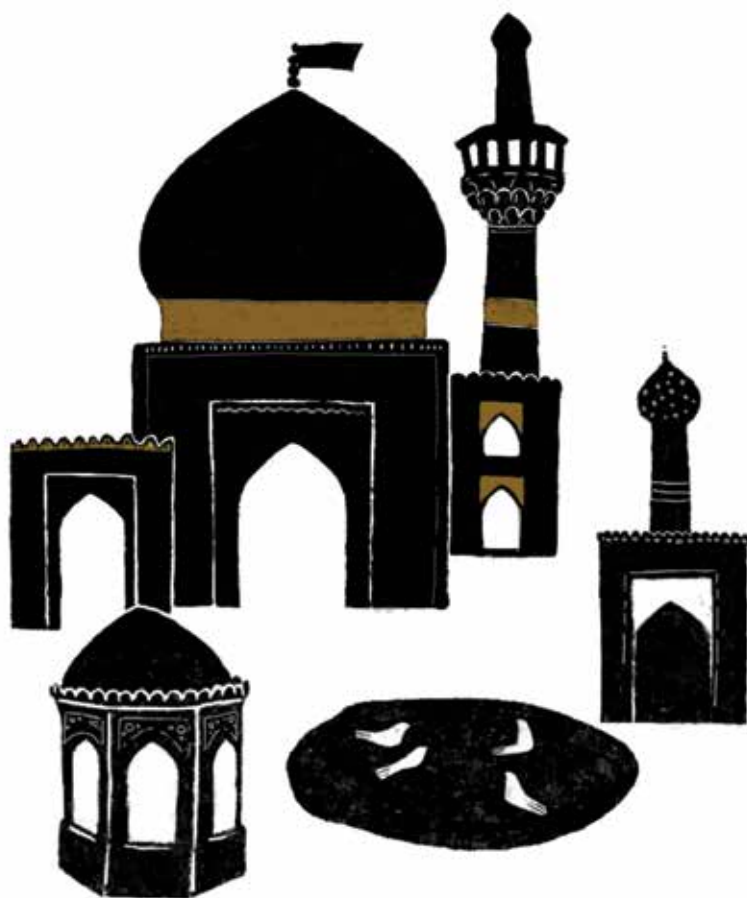
وقتی امام، دل بستگی و عشق خود به مردمش را همچون دل بستگی مادری مهربان به فرزند خردسال خود تشبیه می کند، پیروانش درمی یابند که چتر محبت او تا چه اندازه پُر مهر و ایمن است. هر کدام از ما در هر جایگاه و منصب، در هر حال و احوال، در تمامی امور زندگی، خود و دیگری را نیک بنگریم؛ در مسئولیت های اجتماعی، در میان خانواده و دوستان، در مدرسه و دانشگاه، در اخلاق و روابط اجتماعی، در داوری، در رعایت حقوق کارگران و خدمتگزاران، در یاری رساندن به فقرا، در گسترش شادی و اخلاق نیک و...، به یاد داشته باشیم که وقتی امام، این چنین در دفاع از کرامت و شخصیت و کیان انسان ها، بالاترین میزان توجه را بذل می کند، بر ما مردم نیز حفظ این کرامت و جایگاه واجب است.



پیار دیرین

مرد: برایت خواندم؛ خوشا آن دل که دلدارش تو باشی.
زن: برایت گفتم؛ خوشا جانی که جانانش تو باشی.
مرد: عهد بستیم روبه روی پنجره‌ی فولاد.
زن: حلال هم شدیم زیر سایه گلدسته‌ها.
مرد: سرو همیشه سبز من شدی.
زن: نخل همیشه استوار من شدی.
مرد: گرمای آشیانم، به موهبت زنانگی توست.
زن: ستون خانه‌ام به همت مردانگی توست.
مرد: آینه‌ام شدی، خویش را در تومی بینم.
زن: آینه‌ام شدی، تورا و خویشان را هزار باره می بینم.
مرد: به سان آینه‌های بی شمار رواقش نور بر تاریکی‌ام تابیدی.
زن: هم چون اسلیمی و ختایی کاشی هایش رنگ بر بی رنگی‌ام پاشیدی.
مرد: شمشاد کوچک مان را به جان پروراندی.
زن: سریند سبز «یارضا» به پیشانی اش بستی.
مرد: صبور به انتظار بازگشتن سرباز کوچک مان ماندی.
زن: محزون با غم مفقودی اش در خویش شکستی.
مرد: سی سال غم فراق فرزند، برف شد و برگیسوانت نشست.
زن: سی سال چشم‌انتظاری اش، خاکستر شد و بر محاسنت نشست.
مرد: حال خبرآمده که عاقبت مسافر رفته به خانه باز می آید.
زن: سویی چشمم رفت و نور چشمم عاقبت از این راه می آید.
مرد: غمت نبینم، گنج زندگی‌ام.





زن: سایه‌ات بر سرم، آرامِ جانم.
مرد: نگاه کن! سرباز کوچک مان بر شانه‌های زائران پیاده حضرت، قلمدوش است.
زن: می بینم؛ شمشادِ کوچک دیروزمان، سروروان و خرامانِ امروز است.
مرد: به من تکیه کن، دستت را به من بده جان شیرین!
زن: به من تکیه کن، شانه‌ات را به من بده یارِ دیرین!
مرد: کبوتران حرم، فرزندانِ راتا آسمان بدرقه می کنند.
زن: سی سال سفرش در انتهای صَفَر به پایان می رسد. شمشادِ کوچکم، سربازِ وطن، من
و پدرت منتظرت بودیم. به خانه خوش آمدی!

چمدان قرمز

چمدان قرمز را بسته‌ای که بروی. به گوشه گوشه خانه نگاه می‌اندازی. تمام باید‌ها را انجام داده‌ای. از نظافت آینه ورودی بگیر تا مرتب کردن کثو کمد لباس‌ها. همه را تمیز کرده و برق انداخته‌ای چون می‌دانی که این رفتن از آن رفتن‌هاست. بارها مرور کرده‌ای و هر بار که شک کردی دوباره و دوباره مرور کرده‌ای. حرف‌هایش در گوشت می‌پیچد: «من روتهدید به رفتن نکن! می‌خواهی بری، برو. ولی صغور! آگه رفتی دیگه برنگرد.» به یاد همه روزهایی که در این خانه وزندگی گذرانده بودی افتادی. اکنون باید همه را می‌گذاشتی و می‌رفتی. باید این قفلی را که به پایت بسته شده بود، می‌شکستی. همین حالا، همین امروز. از تحقیر شدن خسته شده‌ای. دلت شکسته. شکستن که نه، توخ توخ شده! چه شد که به این جا رسیدی؟ صدای کلید تو را از افکار درهم و برهم بیرون می‌آورد. خودش بود. دلیل آمدنش را نمی‌دانی. این وقت روز، وقت آمدنش نبود. او در حالی که به چمدان کنار دستت نگاه می‌کند، آه عمیقی می‌کشد. در دستانش شاخه

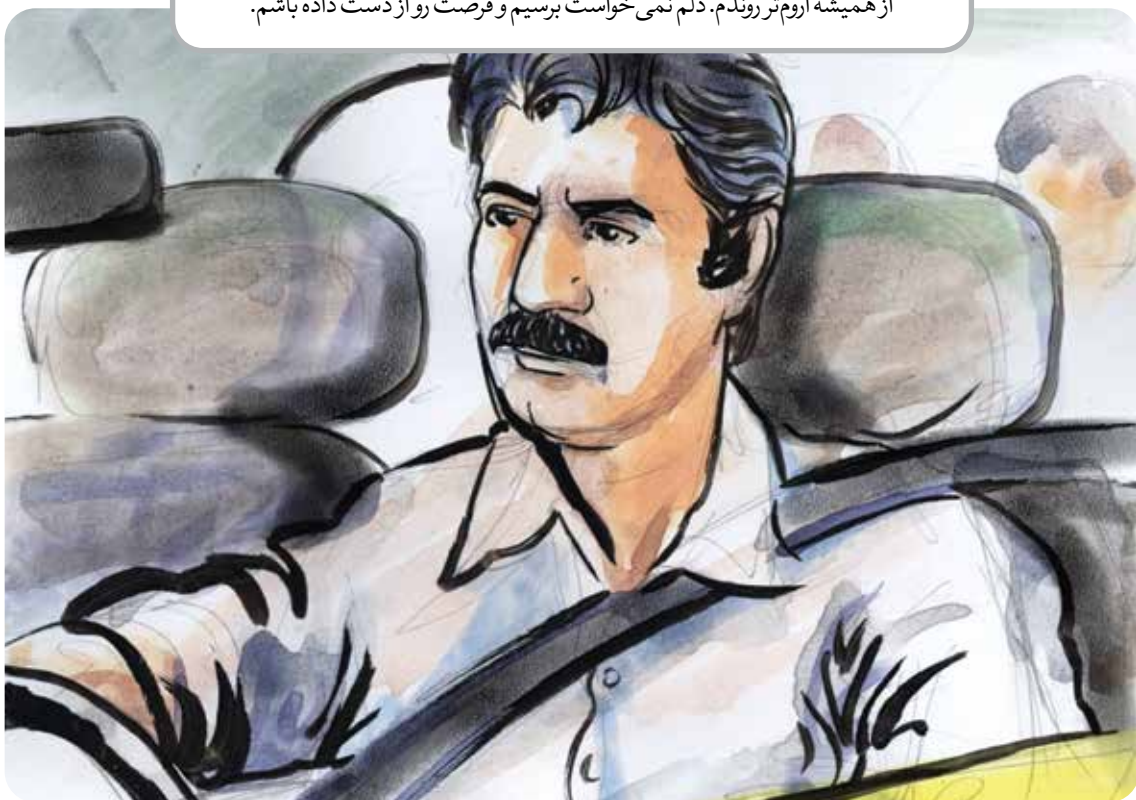


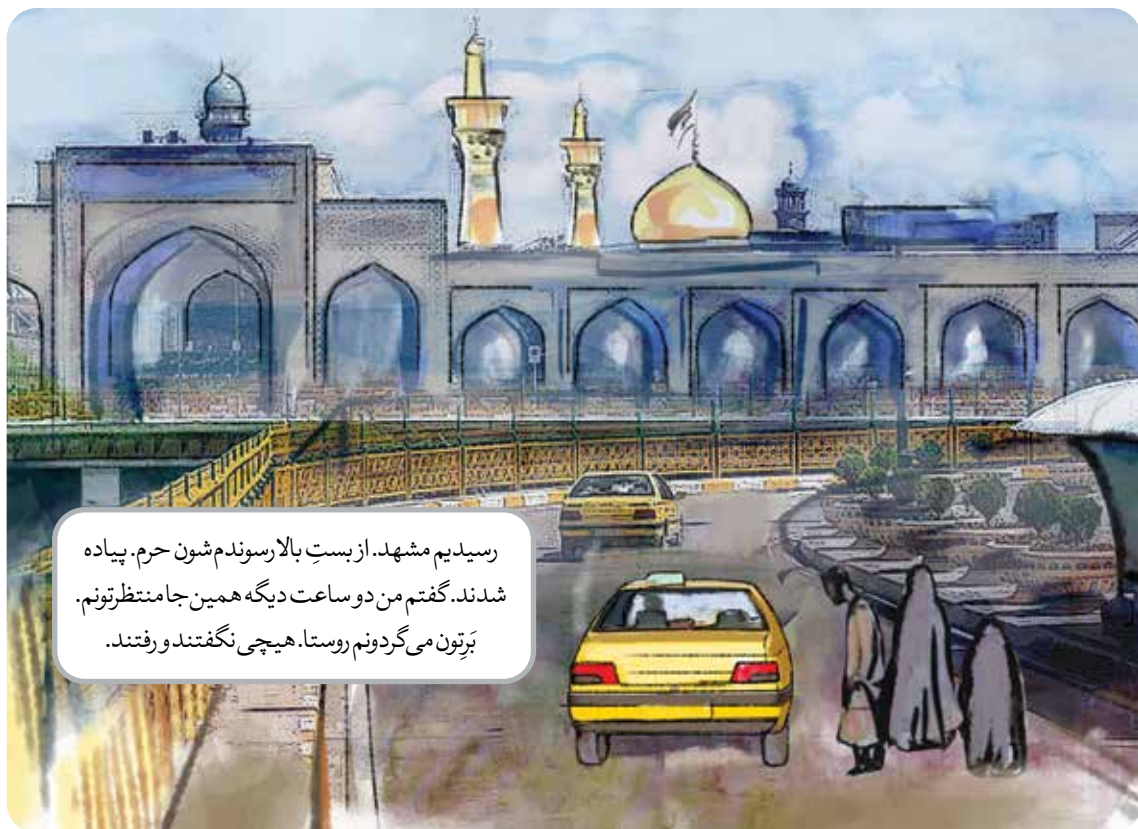


گل رز سفیدی وجود دارد. همانی که همیشه دوستش داشتی. می شنوی: «رفتم پابوس آقا... خدا
کنه من رو ببخشه؛ اما می دونم تا تو من رو نبخشی، هرچی بگم بی خودیه. صفورا جانم دلت رویا من
صاف کن. هرچی گفتم و شنفتی رو بریز دور. من بی تو هیچم. هیچ هیچ هیچ!»



سه تایی شون نشستند عقب ماشینم. کُل راه هیچی نگفتم. فقط از تو آینه نگاه شون می کردم.
از همیشه آرام تر روئدم. دلم نمی خواست برسیم و فرصت رو از دست داده باشم.





نوید وصل تو آرام جان دهد ما را

عکاس: مصطفی محمدزاده



امام سجاده(ع):

إلهی ... فَلَا تَظْمِئَنَّ الْقُلُوبَ إِلَّا بِذِكْرِكَ وَلَا تَسْكُنُ النُّفُوسُ إِلَّا عِنْدَ رُؤْيَاكَ؛
خداوندا، دل ها جز با یاد تو آرام نمی گیرد و جان ها جز با دیدن تو
به آرامش نمی رسد.

بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۱، ح ۲۱



امام
و
مهربانی

مهربانی در کلام امام

● مهر و خرد

در گفتار امام رضا (ع) مهرورزی و خرد در پیوند با یکدیگر است؛ این گونه که نیمی از عقل، مهرورزی با مردمان است. فرمان عقل بعد از ایمان به خدا، به مهرورزی با همه مردمان؛ نیک و بدشان است. مسلمان ده خصلت نیاز دارد که عقلش درست و کامل گردد، دو خصلت این است که امید مردم به نیکی اوست و از آزار و شر او در امان هستند (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۵؛ کافی، کلینی، ج ۴، ص ۶۹۷؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۴۴۳).

یک رابطه مهر و خرد این است که خردمند می بیند نیازهای متقابل دارد و محبت دوسویه می خواهد؛ پس با مردم به نیکی رفتار می کند. به تعبیر امام رضا (ع) «سخاوتمند برای آن که مردم از غذای او بخورند، از غذای آنان می خورد؛ اما بخیل به خاطر این که مردم از غذایش نخورند، از غذای آنان نمی خورد» (عیون اخبار الرضا، صدوق، ج ۲، ص ۱۲).

● جست و جوی بهشت

در کلام حضرت رضا (ع) برترین کارها نزد خداوند و سنگین ترین آنها در کفه ترازوی اعمال در روز جزا، پس از انجام واجبات، شاد کردن مؤمن است. کامل ترین و بهترین ایمان را کسی دارد که بهترین اخلاق را به ویژه نسبت به خانواده داشته باشد. کسی که به دنبال سعادت در بهشت است باید به دنبال اخلاق نیکو برود چون اخلاق نیکو تنها از بهشت بیرون نیست (فقه الرضا، ص ۳۳۹؛ عیون اخبار الرضا، صدوق، ج ۲، ص ۳۱ و ۳۷ و ۳۸).

● برای زندگی

گاهی برای خوشی خودمان، دوری و دوستی یا بی تفاوتی نسبت به خانواده و خویشان را می‌پسندیم، اما به فرموده عالم آل محمد (ع) لذت زندگی در خانه بزرگ، خدمتگزاران بیشتر و دوستداران فراوان است. بر کسی که نعمت و امکانات دارد واجب است که برای زن و فرزندش رفاه و راحتی فراهم کند (عیون اخبارالرضا؛ ج ۲، ص ۳۸).

● باران مهر

در کلام امام رئوف، آن مهرورزی و اظهار دوستی که نیمی از عقل را به ارمغان می‌آورد، نسبت همه مردمان است؛ نه فقط نسبت به نیکان. گاهی باران نیکی به بدکار هم می‌رسد، اگرچه بدکار شایسته آن محبت نیست، اما باران مهربانی شایسته نیکوکار هست (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۵).

● امتیاز در جامعه

در آموزه‌های رضوی، یکی از فواید مهرورزی با مردم، دست‌یابی به جایگاه نیک در جامعه است. اگر کسی می‌خواهد به امتیازهای اجتماعی یعنی کمال مردانگی و انسانیت، احراز عدالت، حق برادری مردم با او، و احترام غیبت مردم از وی دست یابد، نباید در معامله با مردم ستم کند یا دروغ گوید یا خلف وعده نماید (کافی، کلینی، ۶۰۵/۳).

مردم در جامعه مهربان به رفاه و سعادت دست می‌یابند چنانکه امام رضا (ع) فرموده‌اند: از اسباب پایداری امت و رهایی از قحطی و گرانی و ناداری جامعه، مهرورزی و هدیه دادن آنان به یکدیگر است (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۹).



کفش

مرد فروشنده که همیشه حساب و کتابش دقیق بود و مولای درزش نمی‌رفت، چند ماهه که بد حساب شده. به امید پولی بود که این ماه به دستش برسه و حسابش رو تسویه کنه، اما باز هم ناامید شد. از صبح علی‌الطول مثل خوره به جونش افتاده بود که به صاحب مغازه تلفنی بزنه و آگه بشه مهلت بگیره و حلالیت. اما نگرانی از برخورد طرف، مردّدش کرده بود. توی افکار درهم و برهم خودش غرق بود که از میون جعبه‌های تلنبارشده کفش خانومی رو دید که جلو ویتترین مغازه داره بچه‌اش رو دعوا می‌کرد.

- آگه بند کفشت رو درست بسته بودی الان این وضع ما نبود. آخه بچه این قدر سربه هوا! بعد عمری اومدیم مشهد و زیارت حالا از کجا کفش برات جور کنم من؟ اون هم توی این آفتاب داغ و شلوغی!

دست مرد فروشنده، حرف‌های مادر با بچه‌اش رو ناتمام گذاشت. چشمش به یک جعبه کفش نو بچه‌گونه خیره موند. حیرت و نگرانی توامان با هم به مادر حمله کرد. نه بچه اون قدر کوچیک بود که تا حرم بغلش کنه و نه اون قدر پول داشت که کفش نو براش بخره. مرد فروشنده در جعبه رو باز کرد و گفت:

- هدیه است. قبول کنید. بذارید حالا که یک زائری گناه آقا اومده زیارت، من هم یک سهمی داشته باشم. دل زائر آقا رو آروم کنم حتماً دل من هم آروم میشه. سلام ما رو هم برسون کوچولو. زیارت قبول!



مهربانی‌های امام

اخلاق همیشگی و «دأب» امام رضا (ع) این بود که اطرافیانشان را در غذای خویش همراه می‌کردند؛ مسئول و خدمتکار، فقیر و تهیدست، سیاه و سفید، همگی را یا بر سر سفره می‌نشانددند یا به دست خود برایشان بهترین غذاهای سفره را جدا کرده و می‌بردند.

یاسر، خادم امام رئوف تعریف می‌کند: هنگامی که حضرت بر اثر سم بیمار شده بودند و ما چند روز در طوس مانده بودیم، روز آخری که در آن روز حضرت از دنیا رفتند در حالی که بسیار هم ضعیف شده بودند، بعد از این که نماز ظهرشان را بجای آوردند به من گفتند: ای یاسر! آیا این مردم چیزی خورده‌اند؟ عرض کردم: آقای من با چنین وضعی که شما دارید چه کسی این جا غذا بخورد؟ در این هنگام حضرت قامت راست کردند و فرمودند: غذا را بیاورید! سپس همه کارکنان خود را فراخواندند و احدی را باقی نگذازدند مگر بر سر سفره نشانیدند و احوال و مشکلات هریک را جدا جدا از او می‌پرسیدند. چون غذا را صرف کردند، فرمودند برای زنان طعام ببرید. برای زنان نیز غذا بردند. وقتی همگی غذا خوردند، ضعف شدیدی به ایشان دست داد و بیهوش افتاد. حاضران شیون کردند. (حتی) کنیزان و همسران مأمون سروپا برهنه نیز به آن جا ریختند (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۴۱).

عکاس: سعید گوی





خدایا این چه غمی بود رو دلم
گذاشتی؟ قطعاً این‌ها نمیان با من
برگردند. به خاطر پول بیشتر زدم
بیچه شون رو ناکار کردم.
من هم بودم حلال نمی‌کردم.



ننه خدا خیرت بده...
از اون موقع منتظری؟

چشمم کفِ پاتون ننه جان.
کمترین کاریه که می‌تونم بکنم.



آرام جان و مونس قلب رمیده‌ای



عکاس: محمد جواد مشبهادی

امام علی (ع):

الذِّكْرُ يُونِسُ اللَّبِّ وَيُنِيرُ الْقَلْبَ وَيَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ؛
یاد خدا عقل را آرامش می‌دهد، دل را روشن می‌کند
و رحمت او را فرود می‌آورد.

غیرالحکم، ج ۲، ص ۶۶، ح ۱۸۵۸



امام
وَ
دانش



عالم آل محمد

همه معصومان (ع) آن چنان که در زیارت جامعه اشاره شده است، به صفات نیکو آراسته هستند؛ همه ایشان برگزیده و مصطفی، سرپرست از سوی خدا و ولی الله، ممتاز و مجتبی، مظلوم و شهید، زینت عبادت کنندگان و زین العابدین، درگنه دانش و باقرالعلوم، راستگو و صادق، شکیب و کاظم، خشنود به خواست خدا و رضا، بخشنده و جواد، راهنما و هادی، پاک و زکی و قائم به حق هستند. اما برخی القاب و صفات، ویژه یکی از ائمه است؛ مثلاً امیرالمؤمنین، صفت یک نفر یعنی امام علی بن ابی طالب (ع) است (امالی شیخ طوسی، ص ۲۹۵).

لقب عالم آل محمد نیز در برخی روایات برای همه اهل بیت پیامبر آمده است. مثلاً ائمه در روایات دستور داده اند که اگر حدیثی از آل محمد به شما رسید و از آن خوشتان نیامد و دل شما آن را نپذیرفت، ممکن است شما آن را نفهمیده باشید، پس فهم و قبول آن را به خدا و پیامبر و «عالم آل محمد» واگذارید (کافی، کلینی، ج ۲، ص ۳۳۱).

با این همه، لقب عالم آل محمد برای امام رضا (ع) به طور ویژه و با تأکید بیشتری آمده است. یک دلیل تاریخی آن، فرصت و موقعیت ویژه امام رضا (ع) برای بیان گسترده معارف اهل بیت (ع) است.

امام کاظم (ع) ضمن اشاره به فرزندش امام رضا (ع)، به فرزندان دیگر خود می فرمود: «این برادر شما علی بن موسی الرضا، عالم آل محمد است. پس سوالات دینی خود را از او بپرسید و آنچه را می گوید به خاطر بسپارید. من از پدرم جعفر بن محمد (امام باقر) شنیدم که بارها به من می گفت عالم آل محمد در صلب توست، کاش او را درک می کردم، او هم نام امیرالمؤمنین علی است.» (اعلام الوری، ص ۳۲۸).



جنبه‌های علمی حضرت رضا(ع)

امام ورهبرانسان‌ها، باید داناترین انسان باشد. به فرموده پیامبر «امیرالمؤمنین و اوصیای بعد از او، شما مردم را به گمراهی نمی‌کشانند، و از هدایت بیرون نمی‌آورند، پس به آنها نیاموزید، آنان از شما داناتر هستند» (کافی، ج ۱، ص ۵۱۹). گفتار و سیره ائمه نشان می‌دهد که علم ائمه از علم انبیا برتر و بیشتر است، آنچه پیامبر می‌داند و می‌فهمد را می‌دانند. علم آنها هدیه‌ای از سوی خداوند است، بلکه متصل به مخزن علم الهی هستند، از این رو فرموده‌اند: «امام عالمی است که جاهل نمی‌شود» (بحارالانوار، مجلسی، ج ۲۶، ص ۱۹۴ تا ۱۹۸؛ کافی، کلینی، ۲۰۲/۱).

گستره علم امام در زمان امامت عالم آل محمد(ع) بیشتر نمود داشت. امام رضا(ع) فرموده است: «من در روضه منوره مسجد النبی می‌نشستم. آن زمان که دانشمندان در مدینه فراوان بودند. وقتی یکی از آنان در پاسخ گفتن به سوالی ناتوان می‌شد، همگی آنها به من اشاره کرده و سوالات را به سوی من روانه می‌کردند. من آن سوالات را پاسخ می‌گفتم» (کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۳۱۷).

رجاء بن ابی ضحاک که مأمور شد امام را از مدینه به مرو آورد، سفرنامه امام را نقل کرده است. او می‌گوید: «علی بن موسی به هر سرزمینی می‌آمد مردم به سوی او روانه شده و سوالات دینی خود را از او می‌پرسیدند. حضرت پاسخ آنان را می‌داد؛ از پدر و اجدادش تا امیرالمؤمنین و رسول خدا بسیار حدیث می‌گفت» (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۸۳).

در منظومه سیره و گفتار حضرت رضا(ع) علوم مختلف جای دارد. راویان و مورخان، مطالب فراوان از دانش‌های نظری فقه و تفسیر، تا تاریخ ملل و تاریخ

انبیا و تاریخ اسلام، تا نکات لطیف طبی حضرت را نگاشته‌اند. آثار تاریخی و روایی شیعه به دانش‌های عملی امام رضا(ع) مانند ادبیات و سخنوری، خرد و فنون سیاست و مهارت مناظره و کلام، در بافتی از سخنان اخلاق محور حضرت رضا(ع) زینت یافته است. توصیف‌ها و توصیه‌های اخلاقی امام به اقشار گوناگون، صفا و پاکی علم امام رضا(ع) را بیشتر نمایان کرده است. این جامعیت تنها در رشته‌های علمی نمی‌ماند بلکه به زبان‌ها و گرایش‌های اعتقادی مختلف نیز می‌رسد؛ حضرت رضا(ع)، برتری علوم آل محمد را به زبان‌های مختلف و با بهره‌گیری از منابع خود فرقه‌های مسلمانان و کیش نامسلمانان نمایان می‌کردند. امام رضا(ع) با بزرگترین دانشمندان با اصطلاحات علمی و با کم‌سوادترین مردم با بیان ساده فطری سخن می‌گفتند. در اخبار رسیده از عالم آل محمد پیدا است که علم آل محمد به علوم غیب نیز راه دارد. در یک نمونه، امام رضا(ع) از چگونگی شهادت و محل دفن خود به ابوصلت هروی خبر دادند؛ جایی در کنار قبر هارون را به او نشان داده، فرمودند از چهار گوشه آن جا مشتی از خاک برگیرد. آن خاکی که از جای درب بقعه هارون بود را گرفت، بویید، ریخت و گفت این جا برایم قبری حفر خواهند کرد. چنین شد (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ۲/۲۴۲).

آثار علمی امام رضا(ع)

آثار علمی حضرت رضا(ع) در نقل‌های تاریخی و در قالب روایات پراکنده است. این روایات در کتاب‌های بزرگی گرد آمده است که مهم‌ترین آنها کتاب عیون اخبارالرضا(ع)، نگاشته شیخ صدوق در قرن چهارم هجری است. چند کتاب که به دست خط یا املاي مبارک امام رضا(ع) است و چند مجموعه روایات که بعضی از اصحاب آنها را تدوین کرده‌اند از آثار حضرت رضا(ع) شمرده می‌شود. مهم‌ترین این آثار به این شرح است:

● شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا(ع) متن رساله‌ای از امام به سوالات محمد بن سنان را آورده است. این رساله یا کتاب در حدود ۱۰ صفحه است. امام در آن حدود پنجاه و پنج علت از احکام و شرایع را بیان می‌کنند. حضرت گاهی برای بیان یک علت، روایاتی را از ائمه تا رسول خدا نقل می‌کنند. (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۸۸ تا ۹۹).

● فضل بن شاذان علت و حکمت‌هایی از احکام دین را برای مردم توضیح می‌داد مانند این که چرا دست و صورت را باید شست؛ اما سروپا را باید مسح کرد، یا این که چرا باید از اولی الامر اطاعت نمود. گمان این می‌رفت که فضل این‌ها را با فکر خودش گفته است در حالی که انسان نمی‌تواند با فکر خودش این علت و حکمت‌ها را پیدا کند. فضل برای رفع این ابهام، این علت‌هایی که به صورت پراکنده از امام رضا(ع) شنیده بود را در کتابی جمع کرد و از گفته امام رضا(ع) برای مردم خواند. این کتاب در حدود ۲۰ صفحه است. حکمت‌های امام رضا(ع) در این کتاب در بیشتر موارد، اعتقادی و استدلالی هستند (عیون

اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۹۹ تا ۱۲۱)

● مأمون از حضرت رضا(ع) درباره بعضی از علت و حکمت احکام و شرائع سوال کرده و پاسخی می‌خواهد. امام پاسخ آن سوالات را در ده صفحه برایش می‌نویسند. فضل بن شاذان آن را نقل کرده است و شیخ صدوق آن را در کتاب عیون اخبارالرضا آورده است (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۲۱ تا ۱۳۲)

● سهل بن فضل ذوالریاستین، وزیر مأمون، از امام رضا(ع) می‌خواهد مجموعه‌ای از حلال و حرام که خداوند امر فرموده یا سنت پیامبر است را برایش بگویند. حضرت قلم و کاغذی می‌خواهند. سپس به سهل می‌گویند بنویس. حضرت اصول دین و احکام را برایش در ده صفحه می‌گویند و او می‌نویسد. مرحوم ابن شعبه حرانی این رساله را در کتاب تحف العقول آورده است (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۴۱۵ تا ۴۲۳)

● امام رضا(ع) برای مأمون رساله‌ای در حدود ۲۲ صفحه، در علم طب، به قلم خود می‌نویسد. مأمون آن قدر از دیدن این رساله خوشحال می‌شود که دستور می‌دهد آن را با آب طلا بنویسند و به این دلیل رساله «مذهب» یعنی طلاکاری شده یا «ذهبی» نام می‌گیرد. در این رساله نکاتی برای صحت مزاج و تدبیر آن با خوراک و نوشیدنی و دوا آمده است (بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۹ ص ۳۰۶ تا ۳۵۶)

● پدر علامه مجلسی در قرن دهم هجری، به نسخه‌ای از یک کتاب فقهی به نام «فقه الرضا» از امام رضا(ع) دست یافت. علامه مجلسی آن را از پدرش دریافت کرد. آن دو یقین به صحت آن کتاب نمودند. علامه مجلسی آن را در کتاب بحارالانوار آورد. با این حال بعضی از علما در مورد انتساب همه یا بعضی از روایات آن به امام رضا(ع) تردید دارند. مطالب فقهی و بعضی مطالب اعتقادی و اخلاقی در ۱۱۹ باب و در ۴۵۰ صفحه در این کتاب گرد آمده است.

مناظرات حضرت رضا(ع)

مأمون پیوسته می‌کوشید دانشمندان بزرگی را که قدرت بحث و مناظره داشته باشند برای مناظره با حضرت رضا(ع) فراخواند. مورخان درانگیزه‌های مأمون نظرات مختلفی دارند. امام رضا(ع) پیش از جلسه مناظره با بزرگان ادیان، برای یکی از اصحاب خود توضیح داد که مأمون آن‌گاه پشیمان خواهد شد که ببیند حضرت با عالم بزرگ هردینی، براساس کتاب مقدس خود او و با هردانشمندی با زبان خودش مناظره کرده و حجت را بر همه آنها تمام می‌کند تا آن‌که همگی با امام موافق و هم نظر شوند (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶).

در همه لحظات بحث و مناظره حضرت رضا(ع)، علم و ادب با هم دیده می‌شود. چند الگو از این علم و ادب چنین است:

● نیت نیک در بحث

روش رایج در مناظره‌ها، جدل و مغالطه است به این صورت که هر طرف می‌کوشد دیگری را در گردابی از اتهام، سخنان دوپهلوی و مغالطه گیر انداخته و غرق کند. اما هدف و روش امام رضا(ع) آن بود که ابتدا مشکل بیان شود، سپس با دلایل محکم گام به گام تا رسیدن به حق با هم پیش روند. آن‌گاه بدون این‌که فرد احساس تحقیر یا ابهام و گیجی داشته باشد حق را بپذیرد. «عمران صابی»، دانشمند مسیحی، که در جدل و بحث هم‌اوردی نداشت، در پایان مناظره با حضرت اقرار کرد: «گواهی می‌دهم که خداوند متعال همان گونه است که تو وصف کردی و توحیدش را گفتم. گواهی می‌دهم که محمد بنده او است که به هدایت و دین حق مبعوث شده است. سپس عمران روبه قبله، به سجده افتاد و اسلام آورد» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۷).

● داشتن تخصص لازم و مهارت کافی

در میدان نبرد مناظره در حضور دیگران، آن کسی که در دانش یا فن بیان ناتوان باشد، یا ناخواسته شکست می‌خورد یا با مغالطه‌کردن، بحث را بی‌فایده و بی‌سرانجام می‌گذارد. اما حضرت رضا(ع) کسی بود که مأمون عباسی درباره‌اش گفته است: «من روی زمین، کسی داناتر و بهتر از او سراغ ندارم» (بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۹، ص ۱۴۵). وی همچنین به رجاء ابن ابی‌ضحاک گفت: «این مرد (امام رضا(ع)) بهترین مردم روی زمین و داناترین آنهاست. بیشتر از همه خدا را بنده است. پس آنچه را از او دیدی، برای هیچ‌کس بازگو نکن تا مبادا برتری او آشکار گردد تا این‌که خود من بگویم» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۸۳). ایشان همچنین در میانه و در نتیجه مناظرات، بر اساس دانش‌ها و قدرت فهم و منابع طرف مقابل صحبت می‌کردند و با تسلط بر بحث، او را به سوی افشای حق پیش می‌بردند. مثلاً حضرت مغالطه‌های پیاپی «علی بن محمد بن جهم» درباره عصمت انبیا را بارها با حوصله پاسخ گفت تا سرانجام دل ابن جهم نرم شده و گفت: «ای فرزند رسول خدا، من به سوی خداوند عزوجل توبه می‌کنم که از امروز، سخنی درباره پیامبران الهی بگویم مگر آنچه که تو گفتی» (عیون اخبارالرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۱ تا ۱۹۵).

● شکیبایی و تحمل گفتار طرف مقابل

داستان مناظرات حضرت با بزرگان ادیان نشان می‌دهد که امام به دنبال فهم و قبول حق در طرف مقابل هستند، آن‌چنان که سرانجام مناظرات همه دانشمندان به حقانیت کلام ایشان شهادت می‌دهند.

در یک نمونه حضرت رضا(ع) با «سلیمان مروزی» گفت و گوی طولانی و بحث سنگین علمی درباره توحید خداوند دارد. در این جلسه گاهی مأمون، از تکرارها و ادعاهای سلیمان خسته می‌شود و او را توبیخ می‌کند. یک جا می‌گوید: ای

سلیمان، وای بر تو، چه قدر این حرف غلط را تکرار می‌کنی! اما امام رضا (ع) تذکر می‌دهند که احترام متکلم خراسان را نگاه دارند و بگذارد ادامه دهد. سرانجام سلیمان خودش کلامش را قطع می‌کند. در این هنگام مأمون به سلیمان می‌گوید: «ای سلیمان! این (مرد)، داناترین فرد بنی‌هاشم است» (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۹ تا ۱۹۱).

● گفتار راست و محکم

دلایل امام در مناظرات به چند دسته تقسیم می‌شود؛ دسته‌ای دلایل و صحبت‌هایی است که خود طرف گفته و امام آنها را به او تذکر می‌دهد. دسته دیگر دلایل، دلیل‌های عقلی است که طرف می‌فهمد و قبول می‌کند. دسته سوم دلایلی است که در تاریخ و کتاب‌های مقدس نقل شده است. امام همه این دلایل را با صداقت و با سند موثق می‌گویند. مثلاً امام برای اثبات نبوت حضرت محمد (ص) به «جاثلیق» مسیحی و «رأس الجالوت»، خودش سِفَرِ سوم از تورات را برای جاثلیق خواند. وقتی به نام پیامبر رسید، صبر کرد و گفت: ای نصرانی، تو را سوگند می‌دهم به حق مسیح و مادرش که آیا قبول داری من از انجیل با خبر هستم؟ جاثلیق گفت: آری! (عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۵۷).



آداب علم آموزی

امام رضا(ع) در روایتی که از پدران خود از رسول خدا نقل می‌فرمایند، اهمیت و جایگاه علم را به تفصیل بیان کرده‌اند. (امالی، شیخ طوسی، صص ۴۸۸) در برخی از عبارات این روایت، آدابی برای علم‌آموزی به شرح زیر یافت می‌شود:

۱ «طلب و جست‌وجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است.»

مسلمان نباید منتظر کسی بماند که چیزی را به او بیاموزند، بلکه باید در راه جست‌وجو و یافتن علم بکوشد. هم مرد و هم زن، هم پیرو هم جوان، هم غنی و هم فقیر، هم شهری و هم روستایی؛ همه مسلمانان باید دنبال علم باشند. حضرت رضا(ع) در روایتی دیگر، ده ویژگی را برای درست و کامل شدن عقل انسان مسلمان لازم می‌دانند؛ یک ویژگی این است که «در طول زندگی از علم‌آموزی خسته نشود» (تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۴۴۳).

۲ «آموختن علم برای خداوند، حسنه و نیکی است.»

گاهی دانش مفیدی برای خودنمایی یا تکبر یا زور و ستم به کار می‌رود که حاصلش ضرر به خود و دیگران می‌شود. نیت دانش‌آموز در نتیجه آموختن او مؤثر است.

۳ «یادآوری آن تسبیح خداوند است.»

دستاوردهای علم و دانایی علم باید در جامعه یادآوری و تکرار شود. غفلت می‌تواند جامعه را به باطل بکشاند و تکرار دانسته‌ها حق را به یاد انسان‌ها می‌آورد. این‌گونه خداوند از پندارهای باطل جامعه تنزیه و تسبیح می‌شود.

۴ «عمل به علم جهاد است»

علم باید همراه عمل باشد؛ زیرا عمل برخاسته از دانایی، همانند جهاد در راه

خدا، فساد را از بین می‌برد.

۵ «بخشش دانش به اهلش سبب محبوبیت و نزدیکی به خداوند متعال می‌شود، زیرا دانش معیار شناسایی حلال و حرام است.»
علمی روشنگر و راهنماست که بتواند صحیح و باطل و حرام و حلال را نشان دهد، نه این‌که بر حیرت و شک و شبهه بیفزاید.

۶ «نیک‌بختان، از علم برخوردار و نگون‌بختان، از آن بی‌بهره هستند. پس خوشا به حال آن کس که خدا از دانش، بی‌بهره‌اش نساخته است.»
انسان برای دریافت نور روشنگر دانش، باید دلی نرم و پاک در برابر حق داشته باشد و آن را خالصانه از خداوند بخواهد. کسی که به دنبال حق نیست، نور دانش حق به او نخواهد رسید.

۷ «خداوند با علم، مردمانی را به اوج می‌رساند و آنان را پیشوایان کارهای نیک کردم قرار می‌دهد تا آنجا که مردم از آنها پیروی کنند و از کردارشان هدایت یابند و با آنان هم عقیده و هم نظر شوند.»

انسان با جهل در جامعه به عزت و پیشوایی نمی‌رسد. اگر می‌خواهد عزیز و الگوی نیک باشد باید عالم شود. علم نزد خداوند است و انسان باید از او بخواهد که نور روشنگر علم را بر دلش بتاباند.

قربون بزرگی و برکت حضورت آقا. غفلت کردم.
پشیمونم. همیشه عجله داشتم و تند رفتم،
ولی اون جایی که باید زود برسم، دیر رسیدم.
خیلی دیر. می‌گم حتماً حکمتی داشته.
حیف که بچه مردم رو ازشون گرفتم. حالا
گاهی، دور و بر حرمت، انگار نوید رو می بینم.
چشم می چرخونم می بینم یک جایی وسط
جمعیت ایستاده و داره من رو نگاه می کنه،
دلم هُری می ریزه، می گم اگه بود، مثل پسر من
الان دیگه دانشجو شده بود. بغضم می گیره،
حسرت آوار می شه رو دلم. بعد به یادش یک
سرویس صلواتی مسافر می برم حرم.
می گم دعا کنید. برسه به دست اونی که باید.
به دست نوید...

